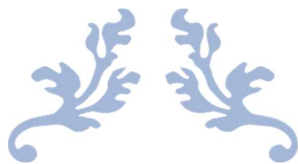


ملفوظات چهل روزه ی حضرت مرشد



سخنان گهربار حضرت شاه عبدالله غلام علی دهلوی نقشبندی مجددی رضی الله عنه

جامع: حضرت شیخ مولانا غلام محی الدین احمدی قریشی قصوری قدس سره

بازنویسی، ویرایش و اعراب گذاری از

احقر خدمه طریقه عالیه نقشبندیه مجددیه عبداللهیه: سورنا نقشبندی ضیائی کاملی

براساس نسخه مکتبه نبویه گنج بخش لاهور

بسمه سبحانه و تعالی

چون یکی از اولاد پاکیزه سرشت خاندان مطهر و عالی شان نقشبندی بیاره ی شریفه به سعادت قدمبوسی آستان پاکیزه و مطهر و نورافشان حضرات نقشبندیه دهلی رضی الله تعالی عنهم اجمعین رسید، از روی مهر و احسان این سراپا تقصیر را تبرکا به کلاهی مبارک از آن بقعه ی سراسر نور و عزت سرافراز فرمود. متعاقب این امر شریف رساله ای عزیز از ملفوظات مبارک حضرت شاه عبدالله غلام علی دهلوی نقشبندی مجددی قدس الله تعالی سره الشریف به دست حقیر رسید که در میان ترجمه ای به خط اردو قرار داشت که مطالعه ی آن برای خوانندگان آسان نبود. تبرکاً و نظر به محبت و احسان آن عالی جنابان تقاضای این خدمت مختصر در سر این بی مقدار پدید آمد و توفیق الهی به لطف و احسان صاحب این ملفوظات مبارک، سعادت بازنویسی و ویرایش دوباره ی این متن گران قدر به صورتی که مشاهده می فرمایید را عنایت فرمود تا بصورت آسان تری در نظر مبارک اهل طریق قرار گیرد و به لطف الهی وسیله ی حسن خاتمه و دستگیری پیران کبار و مشایخ ذی اقتدار گردد. تمنای دعای خیر و چشم پوشی از سهو و خطای در ویرایش متن را از خوانندگان عالی قدر دارم.

بازبینی مجدد رمضان المبارک ۱۴۴۴

مقدمه

آنچنان که به وضوح در متن این رساله مشهود است، جامِع این سخنان گهربار حضرت شیخ مولانا غلام محی الدین احمدی قریشی قصوری رحمة الله علیه می باشند که بی واسطه، شاهد و شنونده ی مجلس پیر عالی جاهِ خود، قطب الاقطاب حضرت شاه عبدالله غلام علی دهلوی نقشبندی مجددی قدس الله تعالی سره العزیز(تولد ۱۱۵۸ هجری، رحلت ۱۲٤۰ هجری) بوده اند، اما به دلایل مختلف منجمله آنچنان که در متن کتاب بدان اشاره شده مشغولیت به امور ضروریهٔ دینیه باعث شد که این مجموعه در زمان حیات نویسنده بصورت مُسَوَّده باقی مانده و تدوین نشود. بعد از انتقال جامعِ این ملفوظات رحمة الله علیه از این دنیای فانی به سرای باقی، به توسط یکی از مریدان ایشان به نام غلام نبی احمدی حنفی رحمه الله و بنابر اشارت و تایید فرزندِ جامعِ این مجموعه جناب مولانا عبدالرسول قصوری رحمه الله که جانشین پدر هم بودند، این کلمات عالیه بصورت یک رساله تدوین گردید.

ولادت با سعادت حضرت مولانا خواجه غلام محی الدین قصوری بن شیخ مصطفی بن شیخ مرتضی از اولاد حضرت امیرالمومنین ابی بکر صدیق رضی الله تعالی عنهم اجمعین تخمیناً به سال ۱۲۰۲ هجری و رحلت ایشان به سال ۱۲۷۰هجری در قصبهٔ قصور از توابع پنجاب واقع شده است. مولانای ما در خانواده ای با کملات و اهل علوم ظاهری و باطنی پرورش یافت و پس از تحصیلات ابتدائی دینی نزد عموی خود شیخ محمد قصوری رحمه الله به سال ۱۲۳۳ هجری برای ادامه ی تحصیل به دهلی رفت و پس از تلمذ در خدمت اساتید بزرگی چون حضرت شاه عبد العزیز دهلوی رحمه الله و دریافت ردای مولویت برای کسب احوالات باطنی و دریافت مقامات قربِ ذات

الهی به محضر مبارک حضرت شیخ عبدالله دهلوی﷬ رسیدند و بار اول به مدت یازده ماه در خدمت با برکت حضرت شیخ ﷬ ماندند و به سبب استعداد باطنی و همت در انجام وظایف و مشاغل طریقه به زودی به خلافت خاصهٔ تامه سرافراز شدند.

ارشادنامه حضرت شاه غلام علی دهلوی برای
حضرت مولانا غلام محی الدین قصوری قدس الله تعالی سرهما العزیز

بِسمِ اللهِ الرَّحمنِ الرَّحیم

بعد حمد و صلواة فقیر عبدالله معروف غلام علی عفی الله عنه گزارش می نماید که جامع کمالات و فضایل ظاهر و باطن حضرت مولوی غلام محی الدین صاحب سلمهم الله تعالی، طریقه از این فقیر گرفته، به ذکر و مراقبات و اَشغال این طریقه ی شریفه مواظبت نمودند، الحمدلله که به عنایت الهی به یمن توسل پیران کرام رحمهم الله تعالی در لطیفه ی قلب و دیگر لطائف عالم امرِ ایشان توجه و حضور و جمعیت و جذبات و واردات و انوار حاصل شد و استغراق و بی خودی که مقدمه ی فنا است و فنا را بقاءِ لازم دست داد، باز توجه به لطیفه ی نفس ایشان کرده شد، در آنجا نیز استهلاک و اضمحلال در نسبت پیدا کردند که فنای " اَنا " و زوالِ عین و اثر مرحمت کرد، و باز به عنایت الهی سبحانه به واسطه ی پیران کِبار رحمهم الله علیهم از نسبت های خاصّه حضرت مجدد (سرافراز) شدند، سبحان الله یعطی لمن یشاء و هو الوهاب. دست ایشان دستِ من است و مقبولِ ایشان مقبول من. جعل الله سبحانه للمتقین اماما و اخلصه لنفسه سبحانه و لحبیبه محمد صلی الله علیه وسلم، تعلیم و تلقین طریقه فرمایند، به توجه و همتْ القای انوارِ نسبت در قلوبِ طالبان نمایند. پس وصیّت می کنم ایشان را به دوام ذکر و خلوت و انزوا و یاس از خلقت و امید از خدا و

صبر و قناعت و تسلیم و رضا و در مشکلات به واسطه ی پیران کِبار، التجاء به جنابِ کبریا و پرداخت نسبت باطن و عدم چون و چرا در قضا و دیدن واقعات ناشی از فضل الهی سبحانه یا از تقدیر خدا عم نواله، قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، لَا شَرِيكَ لَهُ وَبِذَٰلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ[1] وَ صَلَّى اللَّهُ عَلى خَير خَلقِهِ مُحَمَّد وَ آلِهِ وَ اَصحابِهِ اَجمَعِين، اسئَل الله سبحانه الاستقامة علی هذه الطریقة الشریفة لی و له، حق سبحانه و تعالی بر این نوشته استقامت و استدامت، ایشان و این فقیر را کرامت فرمایند، آمین. مقصود از این التزام اذکار و اَشغال طریقه برای خدا بودن است. اَللّٰهُمَّ اَجعَل حَیاتی و حَیاته کلما لک و لا تکلنا الی نفسنا طرقة عین واجعل حبک احب الینا من الماء البارد اِلی العطشان، آمین برحمتک یا رحیم یا رحمن یا الرحم الراحمین عم نوالک .

غلام علی

مُهر مبارک حضرت شاه غلام علی قدس سره

رونوشتِ این اجازت نامه ی مبارک به خط مولانا غلام حسن مریدِ مولانا غلام نبی که پیشتر معروض گردید که تدوین کننده این مجموعه بوده اند، در مجلدی به نام ذخیره ی شیروانی به شماره ۳۷۸۵/۷۵۲ در دانشگاه پنجابِ لاهور موجود است.

[1] سوره انعام آیات ۱۶۲ و ۱۶۳: بگو: نمازم، عبادتم، زندگی ام و مرگم فقط برای خداوند یکتا پروردگار جهانیان است، او را شریکی نیست، به این مأمورم، و نخستین کسی هستم که تسلیم (خداوند) هستم

آثار مولانا غلام محی الدین قصوری رحمه الله مشتمل بر کتب و رسائل زیر است:

شرح گلستان سعدی به فارسی، رساله علم میراث به عربی، منظومه تحفه رسولیه، منظومه زاد الحاج به پنجابی، رساله نظامیه در مسئله توحید، حلیه مبارک نبی کریم، الفاظی چند در عشق و معرفت به فارسی، دیوان حضوری قصوری، خطبات حضوری، مکاتیب شریفه، منظومه شرح درود مستغاث، مدح پیر زال و مدح غوث الثقلین، شجره مشایخِ خود در طریقه های احمدیه (نقشبندیه مجددیه) و قادریه و چشتیه به نظم فارسی، رساله رد فرقه وهابیه، ملفوظات چهل روزه حضرت شاه غلام علی دهلوی

نسخ خطی موجود از رساله ملفوظات چهل روزه عبارتند از:

۱- مخزونه کتابخانه خانقاه حضرت مولوی غلام نبی لله شریف ضلع جهلم

۲- ذخیره شیروانی کتابخانه دانشگاه پنجاب

۳- نسخه مملوکه محمد اقبال مجددی به خط محمد صدیق

٤- نسخه کتابخانه شخصی سید شبیر حسین شاه

۵- نسخه کتابخانه گنج بخش

از مولانا غلام محی الدین قصوری رحمه الله دو مکتوب به حضرت پیر دستگیر، شاه عبدالله دهلوی رضی الله عنه باقی مانده است که از روی عکسی از نسخه خطی «مکاتیب طیبه» مجموعه مکتوبات مولانا غلام محی الدین قصوری قدس سره، در اینجا بازنویسی گردید:

مکتوب اول

به جناب تربیت مآب قبلةالمریدین و کعبة المسترشدین، غوث المساکین و قطب السموات و الارضین حضرت شیخی و امامی و مرشدی و مرشد الانامی و اِمَّة[1] الحیات و الافاضات. مریدِ طالبِ مزید، مُدْبِر[2] روسیاه و مُقَصِّر سراسر گناه، دامن گرفته بالیقین، بنده غلام محی الدین عفی عنه، عنوان سرنامه عریضه را به حلیهٔ[3] لباسِ استدعای عفو تقصیرات مُطرَّز[4] ساخته، می رساند چون اخذ فیض از باطن شیخِ کامل منوط به ارادتِ تامّه است، الحمدلله که با وصف امتداد مفارقت صوری، فتوری در مُنقادیت[5] معنوی راه نیافته، مع هذا به صِرف این قرب، باطن قانع نشده دائماً طامع حضور ظاهر هستم که مبادا به این اِعتذار، اویس وار از اوجِ صحابیت به حضیض تابعیت فرو افتد.

امیدواری از فضل حضرت باری آن است که قبل از ملول منیّه[6] به حصول این اُمنیّه[7] مُشرَّف خواهد ساخت، با کریمان کارها دشوار نیست، و چون به حقیقتِ کار نگریده شود معلوم می گردد که کارها همه موقوف بر اعتقاد است:

ما که باشیم ای تو ما را جانِ جان تا که ما باشیم با تو در میان

هر طور غور این اهل جور لازم همت سامی گرامی است:

سپردم به تو مایه خویش را تو دانی حساب کم و بیش را

الهی که ظل سعید بر مفارق هر غریب و بعید مدید باد.

---

[1] نعمت، امامت
[2] شور بخت، بخت برگشته
[3] زیور، زینت
[4] منقش، مزین، حاشیه دار
[5] فرمان برداری، اطاعت، تسلیم
[6] آرزو
[7] امید، آرزم

مکتوب دوم

به موقف عرضِ فیض مَعرض[1]، ارشاد پناهی، قبله گاهی، مربیِ کامل، معلمِ مکمل، پیشوای راغبان عقبی و راهنمای طالبان مولی، امام محرابِ اِصابة و اِصطفا، هُمام[2] قِباب[3] انابة و احبّا، کعبۀ محرمان ارادة، قبله ی محرمان سعادت، ذوالکرامات السنیه و المقامات العلویة، قطب المدار، غوث الابرار، مرشدنا و مولانا و هادینا و اولیٰنا، سَلَّمَهُ اللّٰهُ تَعٰالی[4] وَ أَبْقَاهُ مَادٰامَتِ الثُّرِیَّا وَ الثَّرىٰ.

غلامِ مُستَهام[5]، مَفروقِ مَکسور[6] صحیح المثال، مُعَقَّلُ الاحوال[7]، لَفیف الغُموم[8]، مِهموز الهُموم[9]، ناقص الفرح، مُضاعَفُ التَّرح[10]، مَقرون الأَنین[11]، مسکین غلام محی الدین بعد از تقدیم مراسم سجود و رکوع به صدخشوع و خضوع می رساند به شرف اِصغا[12] مُلقّیٰ باد، مجاری امور به توجه آن مرشدِ جمهور به خیر، و شرور و اشتعالِ تنور اشتیاقِ حضور آناً فآناً در فور و فور[13].

---

[1] محل ظهور چیزی

[2] پادشاه بلند همت

[3] آسمان، بارگاه، گنبد

[4] خدای تعالی او را از آفت بی گزند دارد

[5] سرگشته و حیران

[6] مفروق به معنی جدا شده و مکسور به معنی شکسته شده، جدا ماندۀ دل شکسته

[7] دست و پای بسته

[8] پیچیده شده به غم ها

[9] گرفتار اندوه ها

[10] با دوچندان اندوه

[11] پیوسته با آه سوزناک

[12] استماع، شنود

[13] جوشش، شتاب

فرمانِ معطر العنوان محتوی بر اجازت هر چهار طریقۀ غریقه در بحر انوار، و تاکیدِ تعمیرِ اوقات به اذکار و مراقبات و تدریس علوم ظاهریه در اغلب آنات، در این که نادانند که در بودن شما در آن ملک باعث هدایت خلق الله باشد، در آمدن از آنجا تعجیل ننمایند و مفصلاً به عرض رسانیدن همگی سوانحه وارده از حال مفارقت تا زمان مکاتبت، عز ظهور و شرف صدور آورده، این غرقاب گرداب کُربَت و غُربَت را به ساحل یُسرَت[1] و نَضرَت[2] رسانید

در آن دیدن چنان بی خویش دیدم   که بر دل خواستم بر دیده سودم

زهی سعادت غلامی که خواجه اش به نامه و پیامی به یاد آرد و زهی بخت مسترشدی که مرشدش به تذکار، کامش برآرد.

من آن خاکم کـه ابـر نـوبـهـاری   کند از فضل بر من قطره باری

ولی چون شه مرا برداشت از خاک   سزد گر بگذرانم سر بر افلاک

قبلۀ من! طبق ارشادِ فیض بنیاد، بَسا طالبان را داخل طریقه عالیه قادریه نموده شد و در اوقات معینه حلقه ساخته فرموده، توجه به طریقی که ارشاده فرموده اند به ایشان نموده می شود، واردات عجیبه و حالات غریبه ظهور می کند، و در این ضمن نسبت قادری تیز، رو به ازدیاد است، رجاءِ صادق که اگر یک چند در این جا اقامت پذیر شدم به عنایت آن واهب الولایة، جَمّ غَفیر و جمع کثیر از تِیهِ ظُلْمانیِ بدعت و ضلالت به منزل نورانی سنت و هدایت فائز خواهد شد، و در تدریس علم تفسیر و حدیث و فقه و تصوف همه جید بلیغ مبذول می گردد، تشریح سوانح وارده آنکه از وقتی

---

[1] توانگری، دولت، آسانی

[2] تر و تازگی و شادابی و خرمی

که بندهٔ درگاه داخل این مکان شده، اکثر مردم چه آشنا و چه غیر و چه علما و چه غیر، فراوان اخلاصِ این طالبِ مَناص[1] به هم رسانیده اند و به حَسَب ظنّ خویش مستفید می گردند، سیَّما[2] استقامت نشان، سعادت عنوان، طالب رضای رحمان محمد سکندر خان که در عین علائق از مجردان طریقت و در عین مَجاز از طالبان حقیقت است و از نظر همتِ او عدم و وجود مساوی الحال و در ایثار نَفْس و مال، هم مثال، درسِ حضرت مثنوی مولوی معنوی از بنده می کند و از حقائق و دقائق آن استفسار می نماید، مستشفی می گردد.

روزی مشارالیه به تاریخ بیست و سوم جمادی الاول ذکر احقر به سامع رئیس المکان رسانیده، مشتاق ملاقات گردانیده، رئیس الوقت چون اغماضِ رعونت حُطامِ دنیا دید، در سر دارد و در صددِ آن است که قدری خود (به) دربار او رفته، (و به) تحصیل ملازمت دو سه کرت نقیبِ خود معه مرکوب برای طلب بنده فرستاده (است).

غلام از آنجا که تربیت یافته الطاف آن عارف الهی و عکس پذیر مرآت اخلاق آن صیقل پناهی است، از اجابت دعوات ادانی مطلق و از حضور در مجلس اهل غنا و غرور، مُستَنکف[3] تمام، و نمی خواهم که در شهادت و غیبت مرتکب امری شود که منجر به مخالفت آن مقدار گردد، به حکم الْانْسانُ حَریصٌ عَلی ما مُنعَ مِنْهُ[4]، رغبتِ رئیس به ملاقات این تارک الجلیس، ساعت به ساعت مترقی و متزائد (می گردد).

---

[1] گریز، فرار

[2] خاصه، خصوصاً

[3] رویگردان، سرپیچی کننده

[4] آدمی به آنچه از او باز دارند آزمند و حریص است

امید که او خود به جهت ملاقی به مکان نیازمند خواهند آمد، هر چه ثمره بر آن مترتب خواهد شد عرضِ حضور پر نور داشته آید.

فتوحات و نذور شامان[1] ارسال حضور به هم رسیده ان شاء الله متعاقب صحائب، کدام راجِل یا راکب[2] مرسل شده، فیض عُدّه ساخته آید.

پیشتر توجه آن مغناطیس القلوب مطلوب الهی ظل الفیاض قریب و بعید، بسیط و مدید باد بالنبی و آله الامجاد. در خدمت تمام برادران نسبی و دینی تحیات معروض و از جمیع اخوان الطریق حدیث و عتیق بندگیات غلامانه مستجاب باد، زیاده آداب.

[1] به اندازه و پیمانه

[2] پیاده یا سواره

بسم اللہ الرحمن الرحیم

[illegible]

[illegible]

[illegible] لولاک لما خلقت الافلاک [illegible]

[illegible] فقیر غلام محی الدین [illegible]

[illegible] مجدد الف ثانی [illegible]

[illegible] خدمت [illegible] فخر الاسلام والمسلمین [illegible]

[illegible] والکتاب [illegible]

[illegible] حضرت شیخ محمد [illegible]

[illegible] مجدد الف ثانی [illegible]

خود نوشتہ مولانا غلام محی الدین قصوری جس میں انہوں نے طریقہ قادریہ اور
مکتوبات حضرت مجدد الف ثانی کے معارف اپنے چچا حضرت شیخ محمد قصوری سے اخذ کرنے کا ذکر
کیا ہے۔ این نوشتہ مولانا قصوری - مملوکہ محمد اقبال مجددی

دستخط حضرت مولانا غلام محی الدین قصوری قدس سره

دهد او از طرف ما مجاز مطلق است اگرچه ما او را اجازت زبانی
نداده باشیم بعد ازان غلام را فرمودند که شما را عنقریب اجازت خواهیم
داد و برائے امتحان رو بروئے خود از شما توجه خواهم کنانید غلام
برخاست و تسلیمات بجا آورد روز دیگر وقت چاشت غلام حاضر
شد باز مذکور اجازت درمیان آمد فرمودند هر که را ما اجازت بگوئیم
گویا اورا اجازت من الله شد -

روز یکه این غلام را اجازت القا و حلقه بخشیدند تاریخ بیست هفتم
ماه شعبان بود روز چهارشنبه وقت چاشت مولوی محمد عظیم صاحب را و
صاحبزاده حضرت رؤف احمد صاحب را طلبیده فرمودند که شما را برای
گواهی طلبیده ایم که میخواهیم که غلام محی الدین را اجازت دهیم
بفرمائید که لائق اجازت شده اند یا نه صاحبزاده صاحب عرض
نمودند که شده اند و مولوی صاحب معروض داشتند که فرمودن
حضرت کافی است حاجت بگواهی ندارد فرمودند که من میگویم که
لائق اجازت شده اند پس غلام را قریب خود نشانده فرمودند که شمارا
اجازت شش طریقه قادریه نقشبندیه چشتیه سهروردیه مجددیه کبرویه دادیم
وفیض این هر شش طریقه در دل طالبان بهمت القائی نموده باشند
و طریقه القا هم تعلیم فرمودند و کلاه شریف بدست مبارک خود بر سر

یک برگ از نسخه خطی ملفوظات شریفه

تمام شد نسخه متبرکه میمونه ملفوظات چهلروزه حضرت مرشد مرشد
مرشدنا اعنی واقف اسرار خفی و جلی قطب الاقطاب حضرت
شاه عبدالله المشتهر بغلام علی صاحب دهلوی رحمة الله تعالی علیه بقلم
خام رقم مفتقر الی عباد الرحیم بنده محمد ابراهیم عفی عنه بتاریخ ۲۸ ماه
محرم الحرام سنه ۱۳۱۰ روز دوشنبه در بلده للّه تحصیل پند
دادنخان ضلع جهلم

ملفوظات شریفہ کے خطی نسخہ مکتوبہ ۱۳۱۰ھ کے آخری ورق کا عکس

برگ آخر از نسخه خطی ملفوظات چهل روزه حضرت مرشد

بِسمِ اللهِ الرَّحمنِ الرَّحیم

ستایشِ باعثِ آلافْ[1] آسایش مر ذات صمدیت را که انسان را به خِلعَت «وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ»[2] مُشرَّف گردانید و درود مُتَکفِل[3] اصناف مقصود بر آن حبیب معبود که در گوش هر مسعود مژده ی «وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ»[4] رسانید و بر آل و اصحاب او که مرشدان طلاب اند و آفتاب حقیقت را اسطرلاب اند. اما بعد، بنده ی مسکین طالب دوام حضوری، غلام محی الدین احمدی قریشی قصوری غفر الله تعالی ذنوبه و ستر عیوبه، (گزارش) می نماید که چون قادر کریم به فضل عَمیم[5]، این ذمیم دمیم[6]را داخل حلقه ی فیض عُلقَه[7]ی خادمان کرامت نشانِ استقامت عنوانِ (قطب زمان شاه عبدالله غلامعلی دهلوی ﷺ) گردانیده، و از مُنسَلکانِ[8] سِلکِ[9] سامعانِ کلامِ فیض نظامش بی واسطه فرمود، دیداری دیدم که به حکم «أَوْلِيَاءُ اللَّهِ الذين إذا رؤوا ذُكِرَ اللَّهُ»[10] یاد از دیدار خدا می داد و گفتاری شنیدم که بر نیش مار عُقلَت[11] نوش معرفت می نهاد.

---

[1] هزاران

[2] سوره ق ، آیه ١٦ : و ما از رگِ گردن به او نزدیک تریم

[3] کفیل ، ضامن

[4] سوره حدید ، آیه ٤ : او با شماست هر جا که باشید

[5] تمام ، کامل

[6] بد منظر ، زشت رو

[7] گرانمایه

[8] داخل شوندگان ، درآیندگان

[9] راه و روش

[10] حدیث نبوی : اولیاءالله کسانی هستند که با دیدن آنان ، خدا به یاد آید

[11] منحوس

پیرِ کامل مرشدِ هادی مکمل رهنما — شاهِ اقلیمِ شریعت در طریقت مقتدا
مخزن حلم و حیا و معدن علم و ادب — منبع جود و عطا و مطلع صدق و صفا
خضر صورت سیرتش آب خضر را اندکی — از نگاهش بشکفد دل همچو غنچه از صبا
سروِ باغِ استقامت شمعِ بزمِ معرفت — زیب بخشِ مسندِ حضرت مجدد مجتبی
بی نظیر اندر کرم حاتم گدای کوی او — هست احسان خانه زادش زادِ خوانش هل اتی
هست شیطان لعین را چون عُمَر گردن زنی — بر سَرِ فرعونِ نفس آمد چو موسی با عصا
هر چه می خواهد دلش موجود گردد در زمان — بر هدف دائم رسد تیر دعایش بی خطا
می رسد هر دم بر او مانند باران پی به پی — فیض بوبکر و عمر عثمان علی المرتضی
شاه عبدالله غلامِ شاه علی قطب زمان — بس نمی گردد ثنایش تا ابد بادش بقا

بعضی خلفای اجلّه را یافتم که به قصد نفع عبادالله در صدد جمع اکثر ملفوظات آن کریم الذّات شده به تدوین دفاتر پرداخته اند، من که از خوف مفارقت صوریِ ضروری در نفیرم نیز خواستم که قطره ای از آن (بحر) محیط به منقار قلم درگیرم تا به حکم «أَوْلِيَاءُ اللَّهِ الذين إذا رؤوا ذُكِرَ اللَّهُ» یاد حضرت ایشان سبب یاد حضرت رحمن گردد و نیز عمل بر مضمون «فَلْيُبَلِّغِ الشَّاهِدُ الْغَائِبَ»[1] حاصل آید و در بعضی ملفوضات که به بادیِ نظر اشکالی و اشتباهی ملحوظ گردد به حل و کشف آن پرداخته شود تا هر کسی از آن محظوظ گردد و بالله التوفیق.

[1] حدیث نبوی : کسانی که در این جا حاضرند، سخن مرا به دیگران برسانند

روزی که احقر به اراده ی بیعت به حضرت ایشان در طریقه قادریه ی عالی شان حاضرِ محفل مُنیف[1] گردید رو به حضار آورده فرمودند که امروز امری عظیم ظهور می کند که فاضلی از ما اخذ طریقه می نماید، سپس هر دو دست بنده را به هر دو دست مبارک خود گرفته به جناب الهی متضرع شدند و گفتند الهی هر فیض که حضرت غوث الاعظم رضی الله عنه از آبای کرام خود وارثاً و از مرشدان دیگر عطاءً و دیگر فیض که از کسب خود حاصل نموده اند به جَلدی تمام نصیب ایشان فرما، بعد از آن دست راست بنده به دست راست خود گرفته به هوا کردند و فرمودند که دست شما را در دست حضرت غوث الاعظم رضی الله عنه دادیم، در هر کار دینی و دنیوی مُمِدّ و معاون شما باشند. پس از آن کلاه سر مبارک خود به دست شریف خود بر سر احقر نهادند و فاتحه ی خیر خواندند.

می گوید جامع (این) ملفوظات رَزَقَهُ اللهُ تَعَالَی وُصول الذَّات، که با وجود حصول این بشارت از آن صادق السفارت، این مَجبول[2] بر شقاوت در باطن خود هیچ تفاوت درنیافته اما امیدواری به استواری است که آخر به طفیل آن مقرب الباری فتح باب مقصود خواهند فرمود و عقده از روی کار خواهند گشود:

با کریمان کارها دشوار نیست

روزی احقر مُشرَّفِ حضور بود سخن در بیعت افتاد، فرمودند بیعت در طریقه ی چشتیه اعتبار تمام دارد تا آن که بعضی اهل این طریق می گویند که فیض مرشد به

[1] مرتفع ، بلند

[2] سرشته، فطری

مرید بدون بیعت نمی رسد و نزد ما بیعت ضرور نیست، بیعتِ ما توجه ما است به هر که به همت توجه می کنیم البته فیض به او می رسد.

روزی سخن در تکرار بیعت افتاد، فرمودند بعضی مردم منع می کنند و نزد ما تکرار بیعت جائز است به شرط وفات پیرِ اول. حضرتِ میرزا صاحب و قبله‌ؒ بعد از وفات پیر اوّل خود که حضرت سید نور محمد (بدایونی) رحمة الله علیه بودند بیعت به حضرت شیخ محمد عابد رحمة الله علیه نموده اند و ما را قول و فعل پیران خود سند تمام است چه ایشان اَعلَم و اَورَع[1] زمان خود بوده اند.

روزی وقت حلقه ی عصر این قاصرْ حاضرِ دربار فیض نثار شد، سخن در طریقه های پیرانِ کِبار[2] افتاد، فرمودند ما از طریقه پیران خود هم خوشی داریم و هم ناخوشی خوشی برای آن است که ما را به طفیل ایشان توفیق متابعت سنت سید المرسلین صلّی الله علیه و سلّم حاصل شد و ناخوشی برای آن است که این طریقه انتها پذیر نیست، بر هر چه می رسم می فرمایند بر این مایست که مدعا در پیش است. شصت سال (است) که چون باد دویده ام و به منتها نرسیده ام، خوش گفت آنکه گفت:

نه حسنش غایتی دارد نه سعدی را سخن پایان بمیرد تشنه مستسقی و دجله همچنان باقی

به خلاف پیران طریقه های دیگر که چون مرید را سِرّی از اسرارِ توحید مکشوف می شود و شمه ای از شوق و ذوق و رقص و وجد که مقتضای قلب است دست می دهد می فرمایند که واصلِ ذات شد و عارف منتهی گشت، آن ایشانند من چنینم یا رب!

---

[1] پرهیزگارتر، پارسا تر

[2] بزرگ، کبیر

می گوید جامع (این) ملفوظات رَزَقَهُ اللهُ تَعَالَی وُصول الذَّات، که لفظ «ناخوشی» از قبیل «مدح الشیئی بما یشبه الذم»[1]است و به مراتب از خوشی برتر است، چه خوشی تعلق به سیر صفات دارد و ناخوشی به سیر ذات که در ذات همه سَلْب[2] است و در صفات، اثبات و همین ناخوشی است که در حدیث، تعبیر از آن به حزن فرموده اند که «کَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ مُتَوَاصِلَ الأَحْزَانِ دَائِمَ الْفِکْرِ»[3] پس این ناخوشی ناشی از غایت علو همت است و منبئی از نهایت کمال قرب است «اِنَ اللهَ تَعالي يُحِب مَعالِيَ الهِمَم»[4]و سبحانه تعالی شانه این پریشان را به طفیل حضرت ایشان هم از این ناخوشی خوش گرداند.

روزی وقت حلقه ی عصر اَحقَر مُشرَّف حضور پر نور شد حضرت میان[5]رسول بخش چشتی مودودی را برای توجه طلب فرمودند، یکی از حاضران عرض نمود که او جانب مسجد جامع رفته است. فرمودند برای سِیر رفته باشد، باز فرمودند این چه فقیری است؟ در فقر صبر لازم است و صبر به معنی حَبسِ نَفْس است، وقتی که ما به مجاهده مشغول بودیم بیست و پنج سال در یک حجره خود را محبوس داشته بودیم نه در زمستان بیرون آمدیم و نه در تابستان.

روزی ارشاد فرمودند که من هفده ساله بودم که در حضرتِ دهلی آمدم، الحال من شصت سال (است) در دهلی شده ام که یک روز بر من بی ذکر و فکر و حلقه و

---

[1] ستایش کردن کسی یا چیزی با جمله ای شبیه به نکوهش

[2] ربودن، نیست کردن

[3] رسول الله ﷺ پیوسته غمگین و پیوسته متفکر بود

[4] خداوند متعال همت های والا و شریف را دوست دارد

[5] در هندی لفظ تعظیم است، چنانچه در ترکی آقا و در پارسی خواجه گویند

مراقبه نگذشته است معهذا خوف خاتمه هر وقت دامن گیر حال است، ایمن در نگاه کردم (تا زمانی) که در بهشت درآیم و به گوش خود از حضرت رب العالمین ندای رَضِیتُ عَنْكَ یَا عَبْدِی بشنوم.

روزی احقر حاضر بود سخن در استغناءِ فقرا و ترکِ خوشامدِ اغنیا افتاد، فرمودند یک روز به تقریب فاتحه و تعزیت بر مکان نواب شاه نظام الدین صاحب رفتیم. مستِ کافرِ فرنگی که حاکم دهلی بود هم به این تقریب در آنجا آمد، همگی حاضران به جهت تعظیم او برخاستند و من نشسته ماندم، چون او بنشست من پشت به او کردم تا چشم من به روی او نیافتد، از حاضران پرسید گفتند فلانی است، برخاست و برای قدمبوسی نزدیک ما آمد، چون قریب رسید ما را بوی خَمْر از دهنش آمد، بسیار آزرده خاطر گشتیم و به زجرِ تمام چون سگ او را از پیش خود براندیم، چون بر مکان خود رفت به یکی از ملازمانِ خود گفت که در تمام هندوستان این یک مسلمان دیده ام!

روزی بعد از نماز عصر احقر را شرف حضور حاصل شد فرمودند اکابر طریقه ی ما فرموده اند نهایت را در بدایت درج کرده ایم، معنی این سخن بسیار گفته اند و من می گویم که مراد از نهایت پیدا شدن توجه دائمی و حضور مع الله است و کم خطرگی و یا کم خطرگیِ با کیفیت که این مرتبه را در طرق دیگر نهایت گفته اند و در طریقه ی ما بدایت است. نهایت نزد ما چیزی دیگر است و آن گم شدن توجه در حضور است. باز سخن در ذکر کثیر افتاد فرمودند که ذکر کثیر عبارت از ذکر قلبی دائمی است که احتمال انقطاع ندارد نه لسانی که انقطاع پذیر است و دلیل بر این آیه کریمه

است «رِجَالٌ لَّا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَن ذِكْرِ اللَّهِ»[1] یعنی مردانند که باز نمی دارد ایشان را تجارت و نه بیع از ذکر خدا، چه از ذکر زبانی تجارت و بیع باز می دارد نه از ذکر قلبی. فرمودند که اکثر مردم ذکر قلبی را ذکر خُفیه گویند و این غلط است چه خُفیه به معنی پوشیده است و ذکر قلبی اگرچه از غیر پوشیده است لیکن از ذاکر پوشیده نیست و از ملائک و از شیطان هم پوشیده نیست پس حقیقت خِفا در آن یافت نشد بلکه ذکر خُفیه عبارت از گم شدن ذاکر در مذکور است که او را هیچ خبر از خود و ذکر خود نماند، فرمودند حال من چنین است هر چند متوجه به قلب می شوم هیچ اثر توجه و ذکر در خود نمی یابم مگر احیاناً که غیبت دست می دهد، می یابم که هر موی من در ذکر است. باز سخن در شب قدر افتاد فرمودند که این شب عجب با برکت است، عبادت در آن مقبول و دعا در آن مستجاب و اهل قُرب را در آن شب کیفیتی دیگر در قرب پیدا می شود. فرمودند یک بار در مسجد جامع اعتکاف داشتم، وقت شب خفته بودم شخصی مرا گفت برخیز و امت مرحومه ی حضرت محمد رسول الله صلّی الله علیه و سلّم را دعا کن، برخاستم دیدم که تمام مسجد متنور شده است، گویا چراغان کرده اند، دانستم که نور شب قدر بود. فرمودند آنچه در مردم مشهور شده است که در آن شب درختان و دیگر مخلوقات سجده می کنند می توان که باشد اما در کتابی به نظر نرسیده (است).

می گوید جامع (این) ملفوظات رَزَقَهُ اللهُ تَعَالَی وُصول الذَّات، که از کلام آن شخص که گفت برخیز و امت مرحومه ی محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم را دعا کن معلوم شد که حضرتِ ایشانِ ما چنانچه قطب الارشاد بودند قطب مدار هم بودند.

---

[1] سوره نور ، آیه ۳۷ : انسان هایی (شایسته) که تجارت و دادوستد از یاد خدا بازشان نمی دارد

روزی احقر و پیر ابراهیم چشتی قصوری وقت حلقه ی چاشت مُشرَّفِ حضور پر نور شدیم، بزرگی شیرینیِ تبرکِ حضرت خواجه نظام الدین اولیاء در خدمت حضرت ایشان گذرانید، بوسیدند و بر دل و دیده و سَر نهادند و فرمودند که من سخت معتقد چشتیانم و فرمودند که سلطان چو دریایی است مواج و فرمودند که در چشتیان مانند سلطان جیو محدث کسی نشده است و فرمودند که حضرت فریدالحق و الدین شکرگنج رحمةالله علیه بر من عنایت ها بسیار دارند، روزی در مراقبه بودم دیدم که حضرت فرید الحق و الدین در خانه ی من تشریف آوردند، همه ی خانه از نور ایشان منور شده، میانه قد بودند فرمودند بیا تو را شغلی تعلیم کنیم، من از غیرت پیرِ خود بترسیدم، عرض کردم که حضرت! شغلی که پیرِ من مرا ارشاد کرده اند بس است، حاجت دیگر شغل ندارم. یکی از اولاد حضرت شکرگنج که از مریدان حضرت ایشان بودند در آن مجلس حاضر بود، به او فرمودند ذکر جهر به طور حضرات چشت باید کرد که فیض ایشان خواهد آمد، همچنان کرد، تمام مجلس را وجد و رقص دامنگیر شد.

روزی وقت حلقه ی عصر احقر را حضور دست داد، حاجی گل محمد کابلی چند انبه هایی عمده پاکیزه در خدمت آورد، از او بسیار راضی شدند، فرمودند پیش بیا تا تو را پیر سازیم و باز فرمودند ما به منزله ی خاک روب و کَنّاسِ[1] حضرت غوث الثقلین و حضرت شاه نقشبند رضی الله تعالی عنهما هستیم، دستور است که حاکم دیههِ[2] خاکروبِ خود را برای بدرقه همراه قافله می کند تا او را از دزدان و رهزنان

---

[1] رفتگر، زباله کش، در هندوستان کلمه ی خاکروب معادل کناس است

[2] قریه، روستا، قصبه

سلامت گذراند، ما همچنان خاکروب و کَنّاس حضرت غوث الثقلین و حضرت شاه نقشبند قدس سرهما هستیم.

روزی فرمودند روزی که عمارت این ایوان که نشست گاه ما است می کنانیدیم (بنا می نهادیم)، معمار گفت که سی و شش روپیه برای سقف این ایوان در کار است[1]، در آن وقت یک خرمهره موجود نبود و به جناب الهی عرض کردیم، فی الحال همان قدر روپیه فرستاد. در این اثنا خواجه نجیب الدین خان قصوری حاضر محفل مُنیف گردید، حضرت ایشان به طرف او متوجه شده به بَشاشَت تمام فرمودند که غلام محی الدین (جامع این ملفوظات) را پیرِ کدام مکان کنیم؟ عرض نمود که پیرِ (روستای) قصور، به جلالت آمده فرمودند عجب قاصر همت هستی؟! او را پیر تمام پنجاب خواهم کرد، پیرِ لاهور، مُلتان. باز فرمودند وقتی که مولانا خالد رومی قدس سره که فاضل بی نظیر بود در اینجا تشریف آوردند ما اوشان را گفتیم که شما را قطب خواهیم ساخت، بعضی مردم از سخن ما خنده کرد و مولانا هم متعجب شد، آخر آنچه ما گفته بودیم همان شد، الحال او قطب مکانِ خود است.

می گوید جامع (این) ملفوظات رَزَقَهُ اللهُ تَعَالَی وُصول الذّات، که مولانا خالد رومی فاضلی بود از سرآمد فضلای روم، دردِ طلبِ خدا در سر داشت و به مجرد استماع کمالات حضرت ایشان مشتاق شده برای تحصیل معرفت الهی از روم عازم حضرت شاهجهان آباد شدند، در عرصه ی هفت و نیم ماه حائز حضور معلی گردید، وقتی که در بلده ی پیشاور رسید به زیارت حضرت ایشان در عالم رویا مشرف گردید، چون بیدار شد لطائف خمسه را جاری به ذکر باری یافت. حینی که داخل حضور سراسر

---

[1] سی و شش روپیه برای ساختن سقف مورد نیاز است

نور گردید، صورتی که در عالم رویا دیده بود همان بی تفاوت نمود، اشتیاق از یکی صد شد. حضرت ایشان اگر چه نسبت به هر طالبِ خدا مساوی الاشفاق اند اما نظر به ارتکاب کُربَتِ[1] غربت و استعداد فطرت، مولانا (خالد) را از همه به اشفاق مربیانه ممتاز ساخته به همت های قویه در چند ماه به سرانجام رسانیده، به خلعت خلافت مشرف ساخته مرخص فرمودند، از اَلْسِنَه[2] ی واردان به دریافت می رسد که مولانا (خالد) مرجع کل خلائق روم اند.

روزی بعد از صبح غلام حاضر شد، شخصی خبر آورد که فلان مستوره[3] که از مریدات حضرت بود در شبْ وفات یافت، الحال جنازه ی او طیار است، افسوس نمودند و فرمودند که هفتاد هزار کلمه ی طیبه (لا اله الا الله) جمع نمایند که به روحِ او رسانیم که در حدیث وارد است هر میّتی که هفتاد هزار کلمه به روحِ او بخشیده شود داخل جنت گردد اگرچه مستحق عذاب بوده باشد. باز فرمود هر که داخل طریقه ی ما است امیدِ قوی است که او را عذاب قبر نخواهد شد و ما این را تجربه کرده ایم و فرمودند یک زن هندویه بود که به دست ما به اسلام مشرف شده و کلمه (ی طیبه) بسیار می خواند، چون وفات یافت بر قبر او رفتیم چنان قبرش (را) منور و مُتَوسّع[4] و مُتَطَیّب[5] دیدیم که تا حال آرزو می بریم که قبر ما همچنان گردد. یک مرید از مجلس

---

[1] حزن، اندوه

[2] جمع لسان، زبان ها، افواه

[3] زن پاکدامن

[4] فراخ، وسیع

[5] خوش بو، پاکیزه

شریف عرض نمود که یک قبر چیست، به توجه حضرت، هزارها قبور مریدان پر نور شده اند و خواهند شد، فرمودند ان شاءالله تعالی.

روزی فرمودند که یکی مستوره بود که آرزوی داخل طریق شدن در طریقه ی ما می داشت اما شوهرش پیش ما ظاهر نکرد تا که آن مستوره وفات یافت، شوهرش بعد از وفاتِ او پیش ما ظاهر کرد، توجه به حالش نمودیم و روح او را داخل طریق کردیم در همان شب به خواب شوهر آمد و گفت مقصود من حاصل شد، من داخل طریق شده ام. یک روز غلام عرض کرد حضرت شیخ اکبر رحمه الله در فصوص می نویسد که «لا یوثر الهمة بدون الاستعداد و لهذا ما اثرت همت الرسول صلی الله علیه و سلم فی ابی طالب» یعنی همت مرشد بدون استعداد مرید اثر نمی کند، برای این اثر نکرد همت رسول الله صلی الله علیه و سلم در ابوطالب، و از این سخن بنده را یاسِ تمام دست داده است که بنده خود را از ابوطالب بی استعداد تر می یابد. فرمودند که نزد ما این سخن مقبول نیست، ما اگر توجه در سنگ کنیم ان شاءالله تعالی در سنگ ظهورِ انوار خواهد شد و عدم تاثیر همت رسول الله صلی الله علیه و سلم در ابوجهل برای عدم اراده است.

روزی فرمودند که رضای شیخ، خود سبب قبول خالق و خلق است و آزردگی او سبب نفرین خدا و نفرت خلق است. فرمودند که رضای شیخ کاری کند که هیچ مجاهده و ریاضت نتواند کرد. بر این حکایت آوردند که حافظ محمد یکی از مریدان حضرت میرزا صاحب و قبله رضی الله عنه بود، سلوک او تا به لطیفه ی نفس رسیده، بند شد. هر چند که حضرت قبله توجه فوق می کردند اثر ظاهر نمی شد. تا روزی حضرت خواجه ی بزرگ رحمة الله تعالی در عالم مکاشفه حضرت قبله را فرمودند که «ای پسر

او را این قدر از سلوک چه کم است؟» بعد از استماع این مقوله از ترقی او نومید شدند. بعد از ایامی حافظ مذکور در بزمی نشسته بود که بدبختی، هجو و مذمت و غیبت حضرت صاحب و قبله آغاز نهاد، حافظ صاحب را رگ غضب بجنبید و با او خوب بجنگید، حضرت صاحب و قبله تمامِ این ماجرا به کشف دریافتند و از وی بسیار راضی شدند. چون در حضور رسید فرمودند حافظ صاحب بیائید وقت فتح شما رسیده است، مبارک باد و به همت توجه کردند، فتح باب او حاصل شد.

روزی بعد از عصر رو به حضار نموده فرمودند که تمام روز ما را انقباض بود، حالاً انبساط دست داده است، حاجت های خود در دل تصور کنید که برای شما دعا کرده شود ان شاءالله تعالی به اجابت مقرون خواهد شد. در این اثناء حضرت مولوی محمد عظیم صاحب که از مُجازان حضرت ایشان و کامل در اخلاقِ درویشان است برخاستند و دست بسته عرض نمودند که حاجتِ من طلب حصول متابعت رسول الله صلی الله علیه و سلّم قولاً، فعلاً، عملاً، اعتقاداً است و استغراق حُبّی، حضرت ایشان درباره اش دعا فرمودند و توجه به حالش نمودند. وقت نماز عشا ملاقات اَحقَر به مولوی صاحب افتاد، گفتند تا حال تاثیر دعا و توجه در من باقی است و این غلام در آن وقت در مکان سکونت خود بود، از غایت عنایت که به حالِ غلام می دارند، در آن وقت طلبیده داخل آن حلقه ی دعا ساختند. در این مجلس قاضیِ موضعِ کوته بوندی که از حضرت دهلی سه صد میل به طرف اجمیر است حاضر بود، سخن در بیعت افتاد، حضرت ایشان فرمودند که شخصی با ما بیعت کرد و نام او هم گرفتند، فقیر را الحال فراموش شده است، به یک توجه جریان لطائف خمسه او را حاصل شد و توجه الی الله و حضور فی الله پیدا گردید. بعد از آن فرمودند که مولانا خالد گفت

در مشایخ کبرویه رسم است که چون مریدی به پیری بیعت کند همه حاضران دامن او (مرید) می گیرند تا شریک فیض باشند، در طریقه ی ما این معموله نیست لیکن من می گویم که در وقتی که دست اهل ارادت برای بیعت بگیرم و او را تعلیم استغفار و توبه کنم باید که همه ی حاضران هم استغفار بخوانند تا از سرِ نو داخل طریق شده باشند، پس قاضی صاحب را برای بیعت نزد خود طلب کردند و نظر به دید قصور اعمال خود که بر حضرت ایشان قالب است فرمودند سبحان الله و بحمده، ستار العیوب چگونه عیب های ما را پوشیده که چنین فضلا و علما از راهِ دور برای کسب فیضِ ما می آیند، بعد از آن به طریق مطایبه[1] نقل کردند که یکی در خدمت شاه رفیع الدین صاحبِ محدث، بیعت کرد. چون در یاران خود رفت او را مبارکباد گفتند، گفت برای چه گفتید؟ برای آنکه به شاه صاحب بیعت کردم؟ (سپس) گفت شاه صاحب را هم مبارکباد باید گفت که من دست اوشان گرفته ام و اوشان دست من گرفته اند، پس در این کار هر دو برابریم! فضل اوشان بر من چگونه ثابت سازید؟!

پس حضرت ایشان تبسم فرمودند که حال من چنین است، نمی دانیم که ما پیریم یا او پیر است، پس قاضی صاحب را داخل طریق ساختند و توجه به همت به حالش مصروف داشتند، او گفت کارِ من به یک توجه شد. روزی که اَحقر را تعلیم مراقبه ی اقربیت[2] کردند فرمودند که مراقبه از تقرب است، به معنی انتظار، یعنی انتظار فیض الهی، و فرمودند که در مراقبه دو چیز شرط وصول فیض است، اول ملاحظه ی منشاء یعنی ذات احدیت، دوم ملاحظه ی مورد یعنی قلبِ خود.

---

[1] مزاح ، خوش طبعی کردن ، ظرافت

[2] سبق هفدهم از اسباق طریقه نقشبندیه مجددیه مراقبه دایره ولایت کبري است که ولایت انبیاء علیهم السلام است و این دایره متضمن سه دایره و یك قوس است و دایره اولي مراقبه اقربیت است.

روزی بعدالعصر غلام حاضرِ حضورِ مُعلّی گردید، به حضرتِ صاحبزاده شیخ رئوف احمد صاحب و این فقیر مخاطب شده فرمودند که یک دقیقه اظهار می کنم، نیک نگاه می باید داشت و آن این است که شخصی داخل دائره ی قلب شده و در آن وسعتی و بسطی پیدا ساخته و دیگری بی حصول بساطت در آن، مرتقی به دائره ی فوق از آن گردیده، فضل از این هر دو مَر اول راست.

روزی از غایت شوق بیتِ ملای روم خواندند:

جـانِ منی جانانِ منی　　　دینِ منی ایمانِ منی

سلطانِ من سلطانِ من　　　چیزی بده درویش را

فرمودند آن چه چیز است؟ آن چیز رویتِ ذاتْ بی پرده ی صفات است و آن در دنیا ممکن نیست، لهذا جای دیگر مولانا ناامید شده می فرمایند:

چون بهانه دادی این شیدات را؟　　ای بها، نه شِکّرِ لب هات را[1]

چـون نـنالم تـلخ از دَستـان تـو؟　　چون نِیَم در حلقهٔ مستانِ تو

باز فرمودند که اینچنین گستاخی در خطاب مولانا زیبه[2]ی ما را مجال نیست، باز فرمودند که در جوشِ مَحَبّت صد چنین گستاخی معاف می گردد. یک روز بعدِ نماز عصر بنده حاضر گردید، سخن در سَماع افتاد، فرمودند: رغبتِ من بسیار به سَماع بود اما از مخالفتِ پیرانِ کِبار خود جرات نمی توانستم کرد، روزی بر من قبضی عظیم واقع

[1] ای شاه وجود، تو که دارنده جود و بخشش هستی چرا برای این شیفته و شیدایت بهانه می آوری؟ ای که لب های شکرینت را قیمت و بهایی نیست. چرا از قصه پر غصه تو ننالم؟ زیرا که نتوانسته ام در حلقه مستانِ بادهٔ عشق تو درآیم. زیرا حضرت حق را تجلیات بی نهایت است پس به احاطه درنیابد و هیچکس را تمام جمال خود ننماید. (شرح مثنوی ولی محمد اکبرآبادی، دفتر اول ، ص ۱۲۷)

[2] زیبائی، آرایش، خوبی

شد، هر چند به معالجات می پرداختم دفع نمی شد، وقتی به طور متفکران آرنج بر زمین و سر بر هر دو کف دست نهاده نشسته بودم که آوازه سِرُنگی[1] در گوش من رسید، فی الحال قبض دور شد و جذبه ی قویه دست داد، فرمودند اگر من سَماعی شنوم تمامِ قوالان دهلی بر من مجتمع شوند، اما از مخالفت پیران پناه به خدا می گیرم که سم قاتل است، بعد از آن به کمال شوق این بیت خواندند:

بر سرِ خاکِ ما بیا نغمه عشق می سرا

کز جزباتِ شوقِ تو نعره ز خاک بر زنم

و سه بار تکرار فرمودند، عجب تاثیر در دل حضار وارد شد، بعضی نعره زدند و بعضی بی هوش افتادند و بعضی گریان و نالان شدند و غلام از فرقه ی ثالثه بود.

روزی بر احقر حالت گریه مستولی شد، کسی به حضور رسانید، چون غلام مشرف حضور شد فرمودند در دیگر مصیبت ها گریه یک دو روز می باشد اما در فقیری گریه دائمی است، هرگز انقطاع پذیر نیست.

روزی خطاب به احقر فرمودند، مولوی صاحب! مولویت را بگذارید و آه بیاموزید از برکت فرموده ی حضرت ایشان روز دوم نورِ ماهِ آه در دلِ سیاه تافت فالحمدلله علی ذالک اللهم زدنا و لا تنقص، احقر همان وقت این دو بیت در تعریف آه گفته شد:

مَدّی که طرفه بر سر آدم کشیده اند | آن مَدّ آه دان که پیش آفریده اند

مَدّ آهی گر نبودی بر سر آدم پدید | او اَدم بودی یعنی چرم گاو و گوسپند

[1] فریاد و نغمه ی شادی

روزی بعد از عصر غلام حاضر شد، سخن در اجازت و خلافت افتاد فرمودند نزدِ ما کلیه مقرر شده است که چون کسی را از اثر توجه ما تصفیه لطیفه ی قلب با کیفیت و تزکیه ی نفس به جذبات دست دهد، او از طرفِ ما مجاز مطلق است اگر چه ما او را اجازت زبانی نداده باشیم. بعد از آن غلام را فرمودند که شما را عنقریب اجازت خواهیم داد و برای امتحان رو بروی خود از شما توجه خواهیم کنانید. غلام برخاست و تسلیمات بجا آورد. روزِ دیگر وقتِ چاشت غلام حاضر شد، باز مذکورِ اجازت در میان آمد، فرمودند هر که را ما اَجَزْت بگوئیم گویا او را اَجَزْت مِن اَللہ شد.

روزی که این غلام را اجازت القا و حلقه بخشیدند، تاریخ بیست و هفتم ماه شعبان بود، روزِ چهارشنبه وقتِ چاشت، مولوی محمد عظیم صاحب را و صاحبزاده حضرت رئوف احمد صاحب را طلبیده فرمودند که شما را برای گواهی طلبیده ایم که می خواهیم غلام محی الدین را اجازت دهیم، بفرمائید که لائق اجازت شده اند یا نه؟ صاحبزاده صاحب عرض نمودند که شده اند و مولوی صاحب معروض داشتند که فرمودنِ حضرتِ (شما) کافی است، حاجت به گواهی ندارد. فرمودند که من می گویم که لائق اجازت شده اند، پس غلام را نزدیک خود نشانده فرمودند که شما را اجازتِ شش طریقه ی قادریه، نقشبندیه، چشتیه، سهروردیه، مجددیه، کبرویه دادیم و فیض این هر شش طریقه در دل طالبان به همت القاء نموده باشند، و طریقه ی القاء هم تعلیم فرمودند و کلاه شریف به دست مبارک خود بر سر غلام نهادند، تا دیر (زمانی) دست مبارک خود را بر سرِ احقر داشتند، بعد از آن فرمودند که بنشینید، باز در سینه ی شما القاء هر شش فیض جدا جدا کنیم، پس توجه کردند و القاء فرمودند، غلام

برخاست و تسلیمات بجا آورد و بی اختیار شده بر پای مبارک افتاد، زمانی سر بر قدمِ شریف داشتم و گفتم من سگ گرگین لائق این تشریفات شاهی نبودم محض به غایت کرَم و فضل نموده اند. فرمودند این کلاهِ من نیست این کلاه پیران من است، فرمودند که شما را به تاریخ بیست و هفتم ماه مبارک رمضان خرقه ی خلافت خواهیم بخشید، چون شب بیست و هفتم شد، غلام را بعد از نماز مغرب طلبیدند و خرقه و کلاه برای غلام عطاء فرمودند، اول خود پوشیدند و بدان توجه نمودند، باز غلام را به دست مبارکِ خود پوشانیدند و صاحبزاده صاحب و مولوی صاحب را فرمودند که شما هم در اِلباس[1] مدد نمائید که سنت پیران است، پس هر دو بزرگان بر یمین و یسار غلام آمده مدد در اِلباس نمودند و کلاه مبارک به دست مبارک بر سر احقر نهادند و باز تجدید اجازت فرمودند که شما را اجازت مطلقه دادیم، هر که طلب فیض نماید از طرفِ ما القاء اذکار و هر فیض می نموده باشند، حق سبحانه تعالی به صدقه ی پیران کِبار تاثیرات و ثمرات ارزانی فرماید. پس غلام برخاست و ادب بجا آورد.

روزی عیدِ الاضحی حضرت ایشان برای نماز در مسجد تشریف آوردند، غلام هم حاضر شد، بعد از فَراغ (از نماز)، مردم برای قدمبوسی انبوهی نمودند، غلام در کنج مجلس نشست که پس از ارتفاعِ اجتماع، قدم بوس خواهم شد. در عینِ ازدحام فرمودند مولوی قصوری کجاست؟ بیاید! غلام به شادی تمام برخاست و سر بر قدم مبارک نهاد، به دست مبارکِ خود سرِ احقر را برداشته به سینه ی مبارک چسبانیدند و به توجه قویه القای حرارت در دلِ غلام نمودند، پس دعا کردند. غلام پس آمده در همان

---

[1] لباس پوشانیدن

کنج نشست. در این اثناء مفتیِ شهر برای قدمبوسی حاضر شد، قَصِّ[1] لِحیِه[2] کرده بود، (حضرت ایشان) تبسم نموده فرمودند سبحان الله شما پیر شدید و تا حال ریش نه برآمد؟ مفتی شرمنده شد، باز غلام را طلبیدند و فرمودند که سه چهار ماه شده است که این مولوی از قصور آمده، آنچه در سه ماه از ما کسب کرده، شما در شش سال حاصل نکرده اید، این محنتِ پیری ماست.

باز از آن جا بر مزار مبارک حضرت میرزا صاحب و قبله رضی الله عنه تشریف بردند و از قدم گاه مزار مبارک خاک برداشته بر چشم و رخسار و دل مالیدند و بر پائین مزار مبارک بر دو پا نشستند و فرمودند که یا حضرت! ضعف نهایت استیلا یافته که نماز ایستاده گذاردن و قرآن خواندن هم نمی توانم، در تمام عمر مرا خوش و متنعم داشته اید، اکنون او سبحانه تعالی از طفیل شما خاتمه بالخیر روزی گرداناد. باز در آن جا غلام را طلبیدند، حاضر شدم پس دست غلام گرفته تا دیر در هوا داشتند بعد از آن سپرده ی حضرت میرزا صاحب و قبله رضی الله عنه نمودند و فرمودند که این شخص در خانه ی شما آمده است هر چه تمام تر عنایت در حق او فرمایند، بعد از آن به دست مبارکِ خود برخاستند و (به) اندرون تشریف بردند.

روزی غلام وقت توجه عصر حاضر شد، محمد حسن چشتی که مقبول درگاه است نزدیک نشسته بود، (حضرت ایشان) به احقر خطاب کرده فرمودند که محمد حسن به زبان حالْ شما را می گوید:

ناله زِ من بود که بلبل زود برد   یک نفس واشدنی داشت دلم، گُل زود برد

[1] بریدن موی یا ناخن

[2] ریش، موی گونه

بنده به زبانِ حال عرض نمود:

نیاوردم از خانه چیزی نخست　　　　تو دادی همه چیزِ من چیزِ تست

روزی به تاریخ چهاردهم ماه مبارک رمضان که استیلای حرارت به درجه ی کمال بود، این مرتکب عصیان به حکمت عملیه، آب سرد کرده وقت افطار برای حضرت ایشان برد، چون این غلام را از دور دیدند فرمودند:

بگو مجنون چه آوردی برای تحفه ی لیلی؟

این غلام در دل جواب گفت:

دلِ صد پاره آوردم اگر باشد بر آن میلی

چون پیشِ نظر انور نهادم به رضامندی تمام دعا فرمودند که بَرَّدالله قلبک بِبَرد مَعرفَتِهِ، و دیگر دعا ها هم کردند، امید اجابت است ان شاءالله تعالی.

می گوید جامع (این) ملفوظات رَزَقَهُ اللهُ تَعَالَی وُصول الذَّات ،که در حدیث صحیح وارد است که آن حضرت صلی الله علیه و سلم فرموده اند «لَا يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ حَتَّى يقال انه مَجْنُون» یعنی مومنِ کامل نمی شود یکی از شما تا که گفته شود در حق او که بدرستی او مجنون است. چون حضرتِ ایشان درباره ی این پریشان لفظ مجنون گفتند، گویا بشارتِ کمالِ ایمان دادند، اللهم آمین

بر این مژده گر جان فشانم رواست　　　　که این مژده آسایش جانِ ماست

از بزرگی مسموع شده است که چون آن حضرت صلی الله علیه و سلم این حدیث ارشاد فرمودند، خدمت علی مرتضی رضی الله عنه خواستند که مردم مرا مجنون بگویند،

در بازار رفته از قصابی دو شکمبه خریده یکی را به همه لوث، به دهن مبارک گرفتند و دیگری را بر دوش انداختند و به بازار رفتند، چون مردم این حال دیدند به یکدیگر گفتند ببینید علی مجنون شد! شاهِ مردان چون لفظِ مجنون در حقّ خود شنیدند از غایت شادی در پیراهن نگنجیدند.

شبی بعد از نماز مغرب به وقتِ توجه، غلام حاضر شد، سخن در ترک و تجرید افتاد، فرمودند که حضرت میرزا صاحب و قبله رضی الله عنه عجب مرد مُتَبَتِّل[1] و تارک علائق بوده اند تا آن که برای خود طعام هم در خانه نپزانیده اند، وقتی که گرسنگی غلبه می کرد، قدری طعام از بازار می طلبیدند و بر آن کفایت می کردند و به ملاقات و دعوت کسی نمی رفتند و پاسِ خاطرِ اغنیاء هرگز نمی کردند، بلکه اگر کسی از اغنیاء در خدمتِ ایشان حاضر می شد، سخنان مخالفِ او می گفتند تا بارِ دیگر نیاید، و تمامِ عمر به مکانِ عاریت می گذرانیدند. پدرِ نواب غازی الدین خان بسیار معتقد ایشان بود، برای ایشان دیوان خانه و مسجد و چاه مرتب کنانید و به بهانه دعوت ایشان به لطائف الحیل، ایشان را در آنجا طلبید، بعد از فَراغ چون عزمِ رجوع کردند،(پدرِ نواب) دست بسته بایستاد و عرض نمود که این مکان برای صاحب آراسته کنانیده ام، قبول فرمایند.(حضرت میرزا صاحب رضی الله عنه) خشمناک شده فرمودند پیشتر می دانستم که تو احمقی، الحال معلوم شد که هُنبُغ[2]هم هستی، رسولِ موت که عبارت از شِیب[3]است برای طلب من از دارِ فنا به دارِ بقا، رسیده است، تَدبُّر آن ضرور، معلوم نیست که تا شب حیات وفا کند یا نکند، رزقِ تو به تو هر روز می رسد.

---

[1] زاهد، بُرنده از ماسوای خدا

[2] زنِ تبهکار، فریب دهنده

[3] پیری، سپیدی موی

روزی که خواجه، میرزا صاحب را صلاح اجازت دادن تعلیم طریقه کردند، فرمودند که اجازت را چند چیز ضرور است اول علم، دوم عقل، سِیّم ترک و تجرید و تبتل و انقطاع وِالّا اجازت عبث باشد و فرمودند خواجه نظام الدین اولیاء فرموده است که درویش را باید که دست و پا شکسته و دین و یقین درست داشته باشد، بعد از آن این بیت بر زبان مبارک راندند:

من نه آن صیدم که آزادی هوس باشد مرا   از قفس گویم، نفس تا در قفس باشد مرا

روزی غلام حاضر شد، روی مبارک به حضرت رئوف احمد صاحب و بنده و مولوی کرم الله صاحب نموده فرمودند که شما شاعران و مولویان نشسته اید معنی این بیت بگوئید.(بیتِ فوق)

روزی وقتِ حلقه ی چاشت غلام حاضر شد، رساله ی آداب المریدین که از تصنیفات حضرت نجیب الدین سهروردی است در دست داشتند و فرمودند که این کتاب از طریقه نقشبندیه بی خبر است، در این طریقه مجاهدات شدیده و ریاضات شاقه که صوفیان بیان کرده اند هرگز نیست، حضرت خواجه (بهاءالدین شاه نقشبند)رضی الله عنه فرموده اند که بنای کار بر انکسار و افتقار به جناب الهی است و اخلاص به پیر و فرمودند که حضرت خواجه (بهاءالدین شاه نقشبند)رضی الله عنه دوازده روز در سجده به جناب الهی مناجات کرد که مرا طریقه ی نو عطا شود که اسهل الطرق و اقرب الطرق الی الله باشد و البته موصل بود، بعد از دوازده روز دعا مستجاب شد و طریقه ی نو عنایت شد.

روزی فرمودند که در دیگر طریقه ها مجاهده رکن است و در طریقه ی نقشبندیه بجای مجاهده ی مرید، توجهِ پیر رکن است و ذکر در هر طریقه شرط است.

روزی فرمودند که یکی حضرت میرزا صاحب و قبلهﷺ را گفت که شما چرا طریقه ی مجددیه اختیار کرده اید؟ گفتند برای آن که در این طریقه چندان که، ریاضات و مجاهدات نیست و منِ میرزا نازک مزاج بودم تحمل اثقال مجاهدات نتوانستم کرد.

شبی بعد از مغرب وقت توجه، ارشاد فرمودند که اهل مَحَبت را حاجت به اعمال نیست، عمل قلیل آنها را کفایت می کند بلکه حاجت قلیل هم ندارند و حضرت میرزا صاحب و قبلهﷺ از آنها بوده اند رحمةالله تعالی علیه.

روزی بنده حاضر گردید، سخن در عشق و مَحَبت افتاد، فرمودند که عشق جِبلّی[1] خوب است و مفید چنان چه روزی حضرت میرزا صاحب و قبلهﷺ ارشاد کردند که عشقِ ما جِبلّی است، ما را یاد است که شش ماهه بودیم، زنی شکیله در خانه ی ما آمد چون چشمِ من بر چشمِ او افتاد، دلِ من گرفته ی او شد، وقتی که از چشم من غایب می شد بی قرار می شدم و به گریه و حَنین می پرداختم و چون او را می دیدم تسکینِ اَلَم می یافتم.

روزی فرمودند که از زبان حضرت میان صاحب، یعنی شاه عبدالعزیز صاحب مسموع است که چون شَهر[2] کمالات و افاضات حضرت شاه نقشبندﷺ در عالم منتشر شد، زاهدی به جهت دیدنِ اعمال و اوقاتِ ایشان نزدیکِ ایشان آمد، دید که در روز اکتفا بر فرائض و سنن نمودند و چون شب شد بعد از نمازِ عشا، پُلا[3] خوردند و اکثرِ شب در خواب بودند، در ثلث اخیر دَه، دوازده رکعت تهجّد خواندند. زاهد حیران

---

[1] ذاتی، فطری، غریزی

[2] شهرت، معروفیت

[3] پلو، برنج پخته

شده پرسید که من تمام شب نه آرامیده ام و از ذکر گلوی خود دریده ام، روی یکی نور ندیده ام! و شما اکثر شب در خواب بوده اید و طعام خورده اید، این نور از کجاست؟ (حضرت شاه نقشبند ﷺ) تبسم کرده فرمودند که این نور از پُلا است.[1]

روزی فرمودند که طریقه ی نقشبندیه علماء پسند است، جای اعتراض کسی نیست و این طریقه را مشائخ متقدمین مثل حضرت غوث الاعظم ﷺ و سید الطائفه حضرت جنید بغدادی قدس سره و دیگر اولیای کرام پسند نموده اند.

روزی فرمودند که سائلی نزد ما آمد و گفت دو پول برای بَنگ[2] بده! بدادیم، یک مولوی نشسته بود اعتراض کرد که اعانت بر حرام، حرام است چرا او را دادید؟ ما در جواب گفتیم که ظن نیک بر مسلمان و حتی المقدور توجیه قول و فعل او باید کرد، ممکن (است) که اراده ی گفتن نان داشته باشد بر زبان او به سهو بنگ گذشت.

روزی وقت توجه چاشت غلام حاضر محفل مُنیف گردید، شخصی از مریدان آمد، فرمودند که پدر این کس و جد این کس از غُلات[3] روافض بوده اند و این هم از آنها بود، مهمی داشت که هر چند سعی کرد سرانجام پذیر نمی شد، شبی می بیند که کسی به او می گوید توشه[4] ی حضرت ابوبکر صدیق ﷺ بده، حاجت روا خواهد شد،

---

[1] در بخش سوم کتاب انیس الطالبین و عدة السالکین نقل فرموده است که حضرت شاه نقشبند ﷺ در باب لقمه و رعایت حلال و اجتناب از شبهات مبالغت می نمودند و دائماً این حدیث نبوی را تکرار می فرمودند که " إنَّ الْعِبادَةَ عَشْرَةُ أجْزاء.تِسْعَةٌ مِنْها طَلَبُ الْحَلالِ وَ جُزوٌ واحدٌ مِنها سايرُ العِبادات" که عبادت ده جزء دارد و نه جزء آن طلب روزی حلال است و یک جزء باقی، سایر اعمال عبادت اند

[2] شاهدانه، حشیش

[3] غالی، از حد درگذشتگان ، کسانی که در عقاید مذهبی غلو کرده و از حد درگذشته باشند

[4] عمل نیک و یا مختصر خوراکی که احسان ثواب آخرت گردد

همچنان کرد مشکل منحل گردید، پس نزد ما آمده توبه بر دستِ ما کرد و از صدقِ دل داخل طریقه انیقه نقشبندیه صدیقیه شد حالا سخت سُنّی است.

می گوید جامع (این) ملفوظات رَزَقَهُ اللّهُ تَعَالَی وُصول الذّات، که افغانیِ جوانی از بلده ی قصور[1] حرسها الله عن التزلزل و الفتور، عازم زیارت لازم السعادت حرمین شریفین زادهماالله شرفاً، گردید. در اثنای راه در مسجدی از قریه مُلک غرب، روی اتفاق مَبیتِ[2] او افتاد و به امام آن مسجد معرفتی و ارتباطی در داد، امام گفت وقتی که به زیارت روضه ی فیض حوزه مشرف شوی از این غلام به شوقِ تمام چنین عرض نما که یا رسول الله صلی الله علیه و سلم! فلان کس اشتیاق مما لایطاق دارد، لیکن برای دو شخص که دشمنان اویند نمی آید که گفته اند:

واجب است از هزار دوست برید　　　　تا یکـــی دشـمنت نباید دیـد

حاجی ساده، بی خبر از اراده ی آن نازاده[3] چون مشرف حضور نور علی نور گردید وفای عهد را به جَنَس[4]، پیام آن امامِ جهنمْ اَنجام در خدمت خیرالانام رسانید، چون پیام گذار غافل از سِرّ کار در خواب رفت به زیارت خاتم الانبیاء مشرف گردید، دید که آن حضرت صلی الله علیه وسلم در مکان عالی شان جلوه گرفته اند و اصحاب پیرامون آن عالیجناب حلقه بسته اند و شیخین (حضرت ابوبکر صدیق و حضرت عمر فاروق) رضی الله تعالی عنهم بر یسار و یمین آن حضرتﷺ نشسته اند، در این اثناء حضرت علی مرتضی رضی الله عنه به جناب مستطاب رسول مقبولﷺ سلام

---

[1] روستایی در جنوب لاهور در قسمت پاکستانی ایالت پنجاب و نزدیکِ مرز هندوستان

[2] اقامت یک شبه، جای خواب

[3] بچه نیاورده، عقیم، ابتر

[4] خواستن با گریه و زاری، چنانچه کودکان می خواهند

نمودند، آن حضرت ﷺ (جواب) رد نفرمودند، باز به تکرار سلام کردند، باز جواب ندادند، بعد از ایاس[1] به حضور خیر الناس عرض کردند که یا رسول الله ﷺ خطائی که از این بی سر و پا صادر شده ظاهر فرموده آید که به استغفار و استعفا تدارک آن نموده آید، آن حضرت ﷺ فرمودند از این زیاده خطا چیست که بد طینتی، دوستانِ مرا دشمن خود داند و به بدی یاد کند و تو او را جزا ندهی.

جناب ولایت مآب به مجرد استماع این مقوله عُباب[2] از آنجا برخاستند، دیری نگذشت که سَرِ همان امام بد انجام حاضر آوردند، آن حضرت ﷺ به جواب سلام پرداختند و به مزید الطاف مشرف ساختند، (حاجی گفت) چون بیدار شدم سر رشته را دریافتم و از آن پیام گذاری نادم و خجل گشته مستغفر گردیدم و تاریخ آن واقعه را کاغذ بند ساختم، چون وقت مُعاوِدَت[3] باز اتفاق بیتوتت در آن مسجد افتاد، از حال آن بد مَآل[4] مُستَفسِر[5] شدم، مقتدیانش اظهار ساختند که فلان وقت در حلقه ی یاران به مُحاکات[6] نشسته بود و ناگاه دستی از پس دیوار ظاهر شد و سرش را بریده از شانه کشیده گرفته رفت، حاجی ناجی تمام، قصه ی آن شقاوت حِصّه پیش آنها به معرض بیان آورد و بِطاقَه[7] که بر آن تاریخ حدوث آن واقعه شاقه ثبت نموده بود به آنها نمود،

---

[1] یاس و ناامیدی

[2] اعلای هر چیزی ، سیل بزرگ ، همچنین عِباب یه معنی نبرد کردن در فخر و فزونی است

[3] بازگشت ، رجعت

[4] بد سرانجام ، بد عاقبت

[5] کسی که درباره چیزی از دیگری توضیح و تفسیر بخواهد

[6] حکایت کردن

[7] پاره کاغذ ، ورقه و کاغذ کوچکی که به لباس ها زده و قیمت بر آن می نویسند

همگنان ساکنان آن ده سُنوحِ این حادثه ی عبرت ده از تیه تشیع برگشته، سالک سبیل تسنن گردیدند.

بحمد الله آن دِه مسلمان شده   اگر چه گدا بود سلطان شده

همچنین اگر به تیغ غیب سَرِ یک دو منکرانِ حضرت ایشانِ ما بریده شود شاید که از دوزخ انکار به بهشتِ اقرار درآیند، والعلم عندالله. اما کسانی که چون ابوجهل بر شقاوت مَجبول اند، اگر هزار کَرامَت بینند مُصِرّ بر نُکول[1] اند.

هزاران دلِ مرده از یک نگاه   شود زنده و خصم نامد ز راه

نیاید ز بد نیکوی در وجود   ز ابلیس هرگز نیاید سجود

مَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَلَا هَادِيَ لَهُ[2].

روزی فرمودند که شخصی نزدِ ما آمد گفت که در لعن یزید چه می گوئی؟ مستحق لعن هست یا نه؟ گفتم من مستحق لعن هستم هر قدر که دلت می خواهد بر من لعن بکن، از حالِ دیگری خبر ندارم. تحقیق این مسئله از شاه عبدالعزیز[3]صاحب رفته باید پرسید که اوشان در این معامله از من دانا تر اند.

می گوید جامع (این) ملفوظات رَزَقَهُ اللهُ تَعَالَى وُصول الذَّات، که جواب حضرت ایشان مطابق حدیث شریف پیغمبر است صلی الله علیه و سلم که فرموده اند «طُوبی لِمَن شَغَلَهُ عَیبُهُ عَن عُیوبِ الناس» یعنی خوشی باد مر کسی را که باز داشت او را

---

[1] روی برگرداندن ، امتناع

[2] هر که را خدا گمراه خواست هیچ کس رهنمای او نباشد (اعراف ۱۸۶)

[3] شاه عبدالعزیز دهلوی فرزند شیخ ولی الله محدث دهلوی رحمهماالله تعالی، متولد ۱۱۵۹ هجری و رحلت به سال۱۲۳۹ هجری، عالم بزرگ اسلام که با حضرت شاه غلامعلی دهلوی ﷫ هم عصر و هم شهری بودند

عیب های او از عیب های دیگران، اگر گوئی جواب مسئله بر فقیه لازم است گویم نعم اما بر یکی خصوصاً وقتی لازم گردد که در آن شهر فقیه دیگر نباشد و اِلّا نه، خصوصاً اگر فقیه صاحب حال باشد، چنان چه حضرت ایشانِ ما، او را متابعتِ حالِ خود ضرور است کذا فی عین العلم. چون ذکر لعنِ یزیدِ پلید در میان آمد می خواهم کرشمه به شرح آن پردازم تا مسئله مبهم نماند. باید دانست که در بحر المذاهب آورده که علماء اهل سنت و جماعت در حق لعن یزید سه فرقه شده اند: لاعنین، ساکتین، مانعین. امام محمد غزالی رحمة الله تعالی علیه فرموده که سکوت اَحوَط[1] است، چرا که آخرِ کار داخلِ دائره ی مباحات خواهد شد و در مباح چون ترتب ثواب نیست در ارتکاب آن تضییع اوقات است چنان چه میرزا بیدل گفته:

اوقات که صرف گشت در لعن یزید   ای کاش شدی صرف درود حسنین

در شهابیه گفته آنان که منع از لعن یزید پلید می کنند بنابر آن است که نامِ آن پلید بر زبان اهل اسلام به تقریب لعن هم نگذرد، نه برای آن که او مستحق لعن نیست، کذا فی لباس برهنه و همچنین است در مصباح الزیت. حضرت امام ربانی ﵁ در مکتوبی از مکاتیب فیض اسالیبِ[2] خود فرموده اند که بعضی اهل سنت و جماعت که منع از لعن یزید نموده اند بنابر محافظت بر کلیه اهل اعتقاد که نکف[3] اللسان عن الشهادتین است و اِلّا او مستحق هزاران لعن است. فعلی که از آن خبیث صادر شده از هیچ یهودی و نصرانی نقل نکرده اند. می گوید جامع (این) ملفوظات رزقه الله تعالی وصول الذات که لعن کردن بر آن پلید از جمله عزایم می گردد و ثواب بر

---

[1] نزدیک تر به احتیاط

[2] اسلوب ها، روش ها

[3] به پایان رساندن، تمام کردن

آن مترتب می شود، چنان چه کسی برای مُوالات[1] او یا برای عدم استحقاق او مر لعن را، منع از لعن او کند برای مخالفتِ او لعن کردن البته مثمر ثواب خواهد شد، چنان چه عادت بعض اهل میل به نصیب است. دیگر باید دانست لعن به دو معنی مستعمل می گردد، یکی به معنی تبعید عن اصل الرحمة، دوم به معنی تبعید عن کمال الرحمة. اختلافی که در لعن آن پلید نموده اند معنی بر لعن به معنی اول است. اما لعن به معنی دوم به اتفاق جایز است کما لا یخفی.

روزی ارشاد فرمودند که در عهد نجف خان از غره شعبان انوار و برکات حضرتِ رمضان شریف مُدرَک می شدند و بعد از آن از نصف شعبان و چند سال است که از ممر ظلمت کفر یک دو روز پیش از رمضان معلوم می شوند.

روزی به تاریخ بیست و نهم ماه شعبان، غلام وقت توجه عصر حاضر شدند، فرمودند بعضی از یاران ما از سببِ ورود کثرت برکات بر باطن می دانستند که امشب شب هلال است، پس مراقب شدند بعد از زمانی سَرِ مبارک برداشته فرمودند که در این ساعت برکات تازه وارد شده است اما حکم نمی توان کرد که امشب هلال طالع خواهد شد، پس در آن شب به موجب فرموده، طلوعِ هلال شد والله اعلم به اسراره مع خیاره.

روزی بعدالعصر غلام حاضر شد، فرمودند که دل را از ما سوا خالی کردن و توجه به یک ذات حضرت حق سبحانه تعالی نمودن در ظهور نور حضور تاثیر تمام دارد. فرمودند که از بازار می گذشتیم که هندو پیش بت متوجه به دل شده نشسته بود و به زبان هندی لفظی می گفت یعنی هری هری می گفت، بعد از آن روی مبارک به

---

[1] دوستی، پیروی کردن

مولوی محمد عظیم صاحب و مولوی کرم الله صاحب نموده فرمودند که سخنی می گوئیم اگرچه مولویان آزرده شوند، فرمودند اگرچه ملایان مرا بزنند، از سبب توجه الی الواحد، برکت در آن مکان ظاهر بود.

روزی حاضر حضور پر نور شدم سخن در عبادات هنود افتاده فرمودند: یادِ خدا را تاثیر است اگرچه ذاکر هندو باشد و به هر لفظ که ذکر کند توجه الی الله پیدا می شود لیکن ذکر به اسماء حسنی که شرع بدان وارد است تاثیری دیگر دارد از ظهور انوار و جذبات و واردات و قرب الهی و وصول الذات. فرمودند که روزی یک هندو نزد ما آمد و گفت خواهم که یادِ رب مرا بیاموزانید. ما گفتیم که الله الله وقت صبح یک، دو هزار وظیفه ی خود باید ساخت. گفت به این لفظ یاد نمی کنم. گفتم باری وقت صبح دو هزار بار متوجه به دل شده " توهیء توهیء " چند روز باید گفت. بعد از چند روز در دلِ او حضور و توجه الی الله پیدا شد و به دولت اسلام مشرف گردید.

روزی به تاریخ بیست و دوم ماه رمضان شریف وقت توجه اشراق حاضر شدم، فرمودند که دیروز وقت ضَحوَه[1]هندویِ ذاکری که از مدتی (قبل) اخلاص به ما می داشت آمده بود، گفت من در روز پنجاه هزار بار نام خدا به طورِ خود (به روشِ خود) می خوانم، از برکتِ آن اِعراض از ماسوا دست داده است.

فرمودند که به این چشمانِ خود برکت و کیفیت در دلِ او دیدم اما به سبب کفر کیفیت متکدره بود. کیفیت نورانی جز به ذاکرِ ایمانی، پیدا نمی شود و فرمودند که آن هندو مرا خجلت داد که با وجودِ ظلمتِ کفر یک دم غافل از ذکر نمی شد و من با

---

[1] چاشتگاه، زمانی بعد از بلند شدن کامل خورشید

وجود نورِ ایمان غفلت می ورزم، و فرمودند که کیفیتِ طلبِ خدا رُست[1] نیست، ذکر باید کرد (تا) کیفیت پیدا شود، یا نشود که ذکر فی نفسه عبادت است.

گر نباشد از شِکَر جز نام بهر   زان بسی خوشتر که اندر کام زهر

و فرمودند که در هر روز بیست و پنج (هزار) بار ذکر اسم ذات ضرور تر است. **می گوید** جامع (این) ملفوظات رَزَقَهُ اللهُ تَعَالَی وُصول الذَّات، که قولِ حضرت ایشان سلمهم الله تعالی که من با وجود نور ایمان ...الی آخر، مبنی بر دید قصور اعمال است که غالب بر حال است واِلّا از یک توجه ایشان غفلت از هزار دل دور می شود و نیز اکثر اقوال حضرت تعریض[2] به حال حاضران می باشد عافهم الله و ایّانا.

روزی فرمودند که آن چه در دعائی از آن حضرت صلی الله علیه و سلم مروی است که می فرمودند «اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي حُبَّك وَ حُبَّ مَن يُحِبُّکَ وَحُبَّ عَمَلٍ يُقربنی اِلی حُبَّك» مراد از حُبَّك طریقه ی مراقبه است و مراد از مَن يُحِبُّکَ مرشد است و مراد از عَمَلٍ يُقربنی اِلی حُبَّك ذکر است.

می گوید جامع (این) ملفوظات رَزَقَهُ اللهُ تَعَالَی وُصول الذَّات، که اگر گوئی که آن حضرت صلی الله علیه وسلّم مرشد کل است، طلب حب مرشد در حق آن حضرت ﷺ چگونه راست آید؟ گویم که بسیاری از دعاها است که آن حضرت ﷺ برای امت

[1] با نگاه به توضیح در متن اردو، مفهوم این جمله این است که کیفیت طلب خدا در باطن انسان خود بخود ایجاد نمی شود بلکه با تکرار در ذکر و مجاهده در آن این کیفیت پدید می آید و یا حتی اگر پدید نیاید شخص متضرر نشده است چون ذکر به خودی خود عبادت است و به ثواب آن خواهد رسید

[2] به کنایه سخن گفتن

تعلیم فرموده اند و خود بدان تکلم نموده اند تا آن دعا متبرک و متیمن گردد و مستجاب شود.

روزی سخن در جمعیت باطن افتاد، فرمودند معنی جمعیت آن است که تشویشِ رفته و آینده در خاطر او نماند.

روزی غلام حاضر شد سخن در فقر افتاد فرمودند فقر چیست؟ خُلُوُّ الْقَلْبِ عَنْ المراد لا خُلُوِّ الْیَدِ عن الزّاد، یعنی فقر خالی شدن دل است از آرزو ها نه خالی شدن دست از توشه. باز فرمودند معهذا کمال فقر نزد من آن است که ظاهر موافق باطن بوده باشد یعنی ظاهر هم اسباب دنیویه نباشد که اِتباع سنت در این است.

روزی غلام حاضر شد سخن در فنا و بقا افتاد، فرمودند فنا غوطه زدن در دریا است و بقا سرایت نمودن آب در جمیع اجزای بدن.

روزی ارشاد فرمودند که در تفسیر فنا و بقا اقوال صوفیه بسیارند، امام محمد غزالی گفته که فنا عبارت از زائل شدن اخلاق ذمیمه است و بقا متحقق شدن اخلاق حمیده، و قدمای نقشبندیه گفته اند که فنا عبارت از بی شعوری است که از کثرت ذکر پیدا می شود و چون علم به بی شعوری نماند او را فناءالفنا گویند و در اصطلاح حضرت مجدد رضی الله عنه فنا عبارت از نسیان ماسوا است بالکلیه و این دشوار تر است، تا که را به این دولت نوازند. و نیز فرمودند که حضرت غوث الثقلین رضی الله عنه فنا را چهار قسم فرموده اند: اول فناءخلق، دوم فناء هوا، سوم فناء اراده، چهارم فناء فعل و فرمودند که اراده اصل هوا است و هوا فرعِ اوست.

روزی سخن در تحصیل علم رسمی افتاد، فرمودند علم صَرف به قدری که صیغه معلوم کند ضرور است و علم نحو هم تا به شرح ملا در کار است و یک دو کتاب علم معانی هم خوانَد که فصاحت و بلاغت کلام بدان معلوم کند، بعد از آن تَوَغُّل[1] در علم تفسیر و حدیث که مورِث انوار قلبی است و فقه کند که علوم دینیّه همین اند و در باقی علوم تضییع اوقات است، و یک روز فرمودند که در علم فقه تا کتاب الصلواة هم انوار مدرک می کردند و در معاملات فقه انوار به دریافت نمی رسند اما در معاملات انوار موجود اند.

روزی فرمودند که یک بار قدم مبارک حضرت حق سبحانه تعالی بر من ظاهر شد از غایت شوق بر آن بیافتادم و نابود شدم، باز موجود شدم، باز نابود شدم، تا چندین بار این معامله شد.

می گوید جامع این ملفوظات رَزَقَهُ اللهُ تَعَالَی وُصول الذَّات الذات که حضرت شیخ صدیق جالندهری در شرح مکتوباتِ پیرِ خود فرموده اند که بر بسیاری از اولیاء دست قدرة برای بیعت عهد ظاهر شده است و بر عارفه برای هم هویدا شده، پس اگر قدم قدرت بر حضرت ایشانِ ما ظاهر شد محل استبعاد (نیست)، و در حدیث صحیح وارد است که چون دوزخ هل من مزید گوید، او تعالی قدمِ خود بر آن نهد پس دوزخ گوید: بس، بس!

وقتی که وقت توجه بعد از مغرب (بود) بنده حاضر شد، در آن وقت حضرتِ ایشان را ضعفِ دل غالب بود، آب سرد طلبیدند آب خوری و آب حاضر آوردند، فرمودند چندان که سرد نیست، شخصی از ملازمان فرنگی حاضر بود عرض نمود

[1] فرو رفتن در امری ، مبالغه کردن

انگریز[1] صنعتی مهیا ساخته اند که آب فی الفور در ظرف منجمد می گردد و لیکن بر آن مبلغ های بسیار خرج می شوند. حضرت ایشان صنعت جدیده فرمودند که ما هم برای سرد کردن آب صنعتی پیدا کرده ایم که بر آن چیزی خرج نمی شود، به یکی از حاضران می گوئیم که دو صد ضرب « اِلّا اَللّٰہ » همراه باد کَش (بادبزن) بر آب بزند، همان وقت آب خنک می گردد. پس به حضرت صاحب خواجه حسن چشتی مودودی فرمودند که بر این آب موجوده جهراً و قوةً به طورِ حضرات چشت، ضرب کلمه همراه بادکَش بزن، فی الحال آب سرد شد.

روزی غلام در حلقه فیض عُلقَه نشسته بود که حضرت ایشان به یکی از درویشان متوجه شده فرمودند که امروز مخلصی ما را گفته فرستاده است که برای من ماهی بریان کنانید بفرستید. در این وقت ماهی از کجا پیدا شود؟ دیری نگذشته بود که شخصی ماهی کلان تازه پیش حضرت آورد. حضرت متوجه به همه مریدان شده فرمودند ببینید عنایت خداوندی را که هر دم شامل حال من است، خواهش ماهی کردم فی الحال فرستاد، پس به حکم «وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ»[2] به اظهار نعم الهی زبان گشادند (که) شخصی بود منکر ما، یک روز آن کس سخاوت نمود و به علما و فقرا بسیار مبلغ ها بخشش کرد و به حکم عناد و انکار به فقیر چیزی نفرستاد، من شکسته خاطر به جناب الهی عرض نمودم که خداوندا اگر او مرا محروم کرد تو محروم مساز، دیری نگذشته بود که یک کس صُرّه [3] صد روپیه پیشِ من نهاد.

---

[1] انگلستان

[2] و نعمت های پروردگارت را (برای خانواده ات و مردم) بازگو کن! (ضحی یازده)

[3] کیسه ی زر، همیانِ پول

روزی به تاریخ بیست و سوم ماه رمضان مبارک وقت توجه عصر غلام حاضر محفل مُنیف گردید، از سبب حرارت روزه چنان ضعف استیلا یافته بود که قوت جلوس و تکلم نداشتند، فرمودند که در روز قیامت ثواب این دو روزه اخیر از جناب الهی، ثواب جمیع روزه امت محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم از زمانی که فرض شده اند تا این زمان خواهم طلبید. در این اثناء شخصی نود روپیه نذر حضرت آورد، اول زکواة آنها حساب کرده ادا نمودند، بعد از آن باقی را در فقرا تقسم کردند، پس حمد و مدح جناب الهی آغاز نهادند و فرمودند سبحان الله زهی منعم بِلا علة و معطی بِلا منة که مَنِ لاشئی ناچیز را که نه تعویذ دارم و نه طومار و نه از نواسگان حضرت شیخ عبدالقادر ﵁ و نا از پسرکان خواجه قطب الدین ﵁ چنین عزیز گردانید، آری

دادِ حق را قابلیت شرط نیست　　　بلکه شرطِ قابلیت دادِ اوست

روزی یکی از مریدانِ حضرت ایشان که صاحب کشف بود فرمود که من می بینم که فرشتگان آسمان حلقه بسته منتظر توجه حضرتِ (ایشان) نشسته اند.

روزی بعد از عصر بنده حاضر شد، فرمودند فیضِ ما بدیهی شده است، کسی منکرِ آن نمی تواند شد مگر به طریق مکابره و عناد. به اطراف بعیده فیضِ ما رسیده است در حضرتِ مکه ی معظمه حلقه ی ما می نشیند و در حضرت مدینه ی منوره حلقه ی ما می نشیند، در بغداد شریف و در روم و در مغرب حلقه ی ما می نشیند و به طریق مطایبه[1] فرمودند بخارا خود خانه ی پدر ماست.

---

[1] مزاح، خوش خلقی

روزی حضرت ایشان فرمودند که بعضی مردم می گویند که از بختِ (حضرت) خواجه عبد الباقی ﷺ بود که حضرت مجدد ﷺ مرید ایشان شدند و از بخت حضرت مجدد ﷺ بود که حضرت سید آدم بنوری ﷺ مرید ایشان شدند و من می گویم که از بخت من است که مولانا خالد (ضیاءالدین شهرزوری ﷺ) مرید من شد.

روزی بعد العصر غلام حاضر شد، یکی از نو مریدانِ حضرت آمد، عرض نمود که در خواب دیده ام که در بیابان می روم که نیمه ی آن به گرد و غبار و ظلمت پر است و نیمه ی دیگر روشن و بی گرد. (در) طرف روشن می روم، در راه یکی حجره دیدم که نیمه ی آن سیاه است و نیمه ی آن روشن، در آن داخل شدم ناگهان یکی دیوار گران بر پشتِ من افتاد، چنان عاجز گشتم که جنبیدن هم نمی توانستم، دل بر هلاک نهادم. یکی بر سرم آمد و گفت پیرِ خود را یاد کن، من به آواز بلند گفتم یا پیر غلام علی! فی الحال پشتِ دیوار از پشتِ من دور شد و من سلامت برخاستم. فرمودند که بیابان بدن است و حجره دل است و در دل دو خانه است یکی خانه ی دیو که تاریک است، دیگر خانه ی فرشته که روشن است و بارِ گران که بر پشت افتاده بود غفلت و کدورت بود ان شاءالله تعالی به توجه دور خواهد شد.

شبی این احقر خواب دید که من بر چهارپایه غلطیده ام و حضرت عمّی و شیخی رحمة الله علیهما پهلویِ من نشسته اند، من از کثرتِ خواب پیشِ ایشان شِکوه می کنم. ایشان می فرمایند غم مخور که در ذات می خسپی، یا مثل این لفظ و اشاره به مابین السماء و الارض نموده فرمودند که این همه ذات است. این خواب پیش

حضرتِ ایشان عرض نمودم، فرمودند که از قبیل مبشّرات است و نیک مبشّره است اما جانی باید کند که از گوش به آغوش رسد[1].

روزی بنده وقت توجه بعد از عصر حاضر شد، سخن در تاثیر لقمه افتاد، فرمودند که تاثیر لقمه شب تا تحلیل شدن می باشد و تاثیر لقمه ی حرام تا سه روز. فرمودند که امروز طعام از خانه ی بیگانه آمده بود، یک دو لقمه خوردیم، چنان باطن متکدر شد که هر چند به استغفار و اذکار و تلاوت کلام الله پرداختیم مندفع نگردید، بعد از تحلیل اندفاع یافت. فرمودند مردمان الوان اطعمه می آورند و تصدیع[2] به نان خوردن می دهند اگر نخوریم دلِ ایشان شکسته می شود و اگر بخوریم دلِ ما متکدر می گردد، چه کنیم؟ و فرمودند که طعامِ ما از بازار خریده می شود، این قدر است که روبروی ما پخته می شود، به تاثیر توجه، تاثیرِ ظلمت آن دور می گردد و کیفیت دیگر پیدا می کند:

مجنون به خیال زلف لیلی در دشت　　در دشت بجستجوی لیلی می گشت

می گشت به دشت و بر زبانش لیلی　　لیلی می بود تا زبانش می گشت

بدان که معتقدان وحدت وجود (که) دعوی اجماع اولیاءالله بر آن می کنند، ممنوع است، چرا (که) از متقدمین، حضرت مقبول سبحانی علاءالدوله سمنانی و از متاخرین امام ربانی حضرت مُجدِد اَلْفِ ثانی رضی الله تعالی عنهما مخالفِ ایشان اند و هزاران هزار اولیای کِبار، متابعان و متقلدان این هر دو شیخ اند. پس حجتِ اجماع مُنخَرِق[3]

---

[1] یعنی برای بروزِ این بشارت که آن شخص بالقوه صلاحیت آن جایگاه را دارد باید بسیار تلاش نمود تا آن خواب و رویا به حقیقت و بالفعل واقع گردد

[2] مزاحم شدن، دردسر دادن، اذیت کردن

[3] پاره شده ، دریده شده

شد، و از کلام فیض نظامِ امام الانام حضرت غوث الثقلین رضی الله تعالی عنه هم تصریح به وحدت وجود نمی شود، بلکه خلاف آن مفهوم می شود که (حضرتِ ایشان) فرموده اند: بلغزید حلاج و نبود در زمانِ او کسی که دستگیری او کردی، اگر در زمانِ من بودی هر آینه دستگیری او کردمی، یعنی او را از این حال به حال فوق تر از آن بردمی.

می گوید جامع (این) ملفوظات رَزَقَهُ اللهُ تَعَالَی وُصول الذَّات، که عارفِ کاملِ صادق المقاله حضرت شاه محمد فاضل ساکن بلده ی دطیاله که اکثر از روحانیت حضرت غوث الثقلین رضی الله تعالی عنه تربیت یافته اند و از عاشقانِ سرشارانِ آن جناب اند در رساله ی نوریه آورده اند که حکم به وحدت وجود سُکری است نه صَحوی[1]، که آنان که واقع شده اند در حکم کردن به وحدت وجود بنابر آن است که به سبب سُکر و غلبه ی حال فرق نتوانستند کرد در میان عدم و اختفا و اما آن که به مرتبه ی صَحو رسیده است پس فارق است، و فرمودند یاد در این تحقیق را که از خِلص[2] رحیق[3] شیخ اجل حقیق است، یعنی حضرت غوث الثقلین رضی الله عنه فتدبر و لا تکن من القاصرین.

روزی فرمودند شخصی را مرض لقوه شده بود، توجه برای دفع مرضِ او نمودیم، پس مرضِ او راجع به ما شد، آنگاه عِذار مبارک متاثر گردید و قدری اثر بر چشم هم هست، آنگاه فرمودند که توجه برای ازاله ی مرض بر سه قسم است یکی آن که مرض را به خود گیرد، مولانا عبدالرحمن جامی مرض معشوقه بر خود گرفته اند و به

---

[1] سُکر مستی و صَحو آگاهی پس از مستی را گویند

[2] گزیده، نتیجه

[3] خالص، بی غش، باده ی ناب

همان مرض انتقال فرموده اند. دوم آن که آن مرض را بر چیز دیگر اندازد و سوم آن که به همت آن مرض را دفع نماید. فرمودند در همت و توجه برای دفع مرض از رجوعِ بر خود بسیار می ترسم اما فی الجمله اثر آن می شود و فرمودند همتِ خواجگان عجب تاثیر ها دارد و در طریقه ی ایشان دعوتِ اسماء نیست برای حوائج دینیه و دنیویه، همت می کنند می برآید. روزی آفتاب به حالت غروب رسید، خواجه ی احرار ولی رضی الله عنه ، نماز عصر نگذارده بود، به همت او را بند ساختند و (اجازه) غروب شدن ندادند، وقتی دل ایشان خواست، او را (آفتاب را) گذاشتند، همان وقت جهان تاریک گردید.

روزی این احقر وقت چاشت از حضرت ایشان حدیثِ بخاری می خواند، چون به این حدیث رسید «قالَ ضَمَّنِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَقَالَ: اللَّهُمَّ عَلِّمْهُ الكِتَابَ»[1] یکباره حضرتِ (ایشان) در عالمِ استغراق رفتند، بعد از زمانی سَرِ مبارک برداشته فرمودند هیچ دانستید که ما در چه کار بودیم؟ گفتم والله اعلم، فرمودند به مجردی که شما این حدیث را خواندید ما در حضرتِ مدینه معظمه رفتیم، لائق توسل به جناب رسولِ مقبول نمودیم، خاکِ زمینی که آن حضرت صلی الله علیه وآله بارها بر آن به قدمِ شریف رفته اند وسیله کردیم و دعا کردیم اللَّهُمَّ عَلِّمْنی الکِتَابَ بحرمة هذا التّراب، پس هر دو دست برداشته دعا کردند، بعد از فَراغِ دعا فرمودند که دعا برای شما کرده ایم، حق سبحانه از آن فیض نصیبی عطاء فرماید. الحمدلله و الحمدلله رب العالمین و صلّی الله تعالی علی خیر خلقه محمد و آله و اصحابه و احبابه اجمعین.

[1] ابن عباس (رضي الله عنهما) می فرماید: رسول الله (صلی الله علیه وسلم) مرا در آغوش گرفت و فرمود: پروردگارا! به وي فهم و درك قرآن عنايت فرما. (حدیث بخاری شریف)

اما بعد، پس می گوید نافهمِ غبی فقیر غلام نبی احمدی حنفی لِلّهی عفی عنه که چون جامع علومِ ظاهر و باطن محی سنن نبویه، قیم طریقه ی احمدیه قطب العارفین غوث السالکین مرشدنا و هادینا الشیخ غلام محی الدین قصوری رحمة الله تعالی علیه چهل روزه ملفوظاتِ پیرِ دستگیر خود اعنی قبلة المحققین کعبة المدفقین هادی الامم شیخ العرب و العجم مظهر کمالات خفی و جلی مرشدِ مرشدنا شاه عبدالله المشهور به شاه غلام علی رحمة الله تعالی علیه، وقت تحصیل علوم تصوف بر پَرچَه[1] های متفرقه مُسَوَّده[2] فرموده بودند و اتفاق تالیف و نظر ثانی از آن واقف سبحانی نیافتاد این لاشئی گمنام، بارها برای نظم آن لآلی منثوره عرضداشت حضور نمودم، لیکن به سبب امور ضروریّه ی دینیّه حصولِ این مامول در پرده تعویق افتاده بود حتی که از این دارِ پر ملال انتقال فرمودند إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ. پس لاجرم ردای مایوسی بر دوش خود کشیده نظر به درجات اخرویه نموده به حسب صواب دید حضرت صاحبزادۀ صاحب والا مناقب سلمه الله تعالی و به تکرار استخاره ی مسنونه مُسَوَّده ی معهوده را به جد تمام و جهد مالاکلام از آن پرچات که در این زمان به سبب مضی مدت مدیده، کهنه و پاره شده بودند به ترتیب لایق و ترکیب فائق نقل برداشتم و در اثنای این تالیف یک دو بار خوشوقتی و امداد آن حضرت در این باب در خواب مشاهده گردید فجاء بحمدالله کنزاً مدفوناً من جواهر الفوائد و بحراً مشحوناً من دار الفرائد و در بعضی جای که به سبب پاریدگی، فکرِ فاتر فقیر به آن نرسیده، فرجه گذاشته شد، شاید که حکیمی از حکمای دینی به سِرّ دقتِ آن رسیده درست نماید و ثواب جمیل

[1] تکه ها، قطعات

[2] پیش نویس، چرک نویس

و اجر جزیل از جناب رب الجلیل بیابد و ما توفیقی اِلّا بالله علیه توکلت و الیه انیب.
تمام شد نسخه متبرکه میمونه ملفوظات چهل روزه حضرت مرشد، مرشدِ مرشدنا اعنی واقف اسرار خفی و جلی قطب الاقطاب حضرت شاه عبدالله المشتهر به غلامعلی صاحب دهلوی رحمة الله تعالی علیه به قلم خام رقم مفتقر الی عبادالرحیم بنده محمد ابراهیم عفی عنه به تاریخ بیست و هشتم ماه محرم الحرام سنه ۱۳۱۰ هجری روز دوشنبه در بلده لله تحصیل پنط دادنخان ضلع جهلم.